أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم‌

 بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

 عرض كنم با توجه به مطالبی كه برادر محترم ما فرمودند، دیگر مطلب را تمام كردند. صبح كه فرمودند چند كلمه‌ای صحبت می‌كنید؟ به نظرم همین مطالب آمد كه ایشان فرمودند. پس معلوم می‌شود این كه می‌گویند دل به دل راه دارد درست است، اینها خیلی بی‌حساب نیست.

 و مطالبی بود كه بنده خیلی استفاده كردم و ایشان كه داشتند صحبت می‌كردند با خودم فكر می‌كردم كه الحمدلله اگر دیگر پرونده ما به آخر رسیده باشد و بخواهیم خلاصه برویم جاهای دیگر و صفا كنیم در میان رفقای ما هستند كسانی كه به همان مطالب اطّلاع یافتند و دست یافتند و جای نگرانی نیست.

 عرض كنم حضورتان كه مطالبی كه ایشان فرمودند همه مطالب صحیح و درست و صددرصد مطابق با آن چه كه مكتب حق و مكتب توحید و مكتب ولایت به انسان می‌گوید است.

 صحبت زیاد می‌شود، هیئات زیاد است، مجالس زیاد است، ولی در این‌ها چه چیزی گفته می‌شود؟ چه مطلبی تقریر می‌شود؟ و چه به خورد مردم داده می‌شود؟

 در مكتب تشیع فهم به مردم تزریق می‌شود، فهم! عقل به مردم القاء می‌شود. شناخت به مردم گفته می‌شود، استقامت به مردم ارائه می‌شود، استقامت به مردم ارائه می‌شود، و در سایر مكاتب این مطلب نیست. صبح كه بالا بودم این وصیت‌نامه امیرالمؤمنین كه در دست ترجمه داریم را می‌نوشتم. رفقا اطّلاع دارند كه قرار شد قبل از این كه به سایر تألیفات در جلد سوّم اسرار و اینها بپردازم، رفقا از بنده خواستند كه این وصیت‌نامه حضرت به امام حسن در حاضرین را كه از جنگ صفین مراجعت می‌كردند، ترجمه شود.

 كه در نوشته‌جات مرحوم آقا رضوان اللَه علیه هست كه ای كاش این وصیت‌نامه ترجمه می‌شد؛ به ترجمه سلیس و در غدیریه بین افراد این وصیت‌نامه پخش می‌شد.

 وصیت‌نامه عجیبی است! مفصّل هم است، تقریباً حدود بیست صفحه از نهج البلاغه محمّد عبده را سیاه می‌كند و می‌توانم عرض كنم كه همان حدیث عنوان بصری به صورت گسترده‌تر و عینی‌تر و نمودارتر است.

 دوستان به بنده امر كردند كه این وصیت‌نامه ترجمه شود، گرچه در ترجمه هایی كه قبلًا شده دست برده شده و تحریف شده است و آن مواضع حسّاس، یا سانسور شده و یا این كه به تأویلات و

 توجیهاتی از آن مفهوم اصلی خودش دور شده است، و این خیانت است.

 خیانت، خیانت است تفاوت نمی‌كند از فرد عامی باشد یا از مثل من معّمم باشد. خیانت، خیانت است و كسانی كه این كار را انجام دادند باید روز قیامت به امیرالمؤمنین جواب بدهند.

 بالاخره امیرالمؤمنین كه این مطالب را فرموده است نعوذ باللَه، نعوذباللَه، نعوذباللَه، در مقام لغو و هزل نبوده است، سخن به جدّگفته است و به واقع گفته است، ولكن ما می‌بینیم كه در این گونه موارد چرا ما كاسه داغتر از آش می‌شویم؟ این چه مصیبتی است كه برای ما اهل علم پیش آمده است! به جای این كه ناقل باشیم به ما چه مربوط است به جای این كه ما واسطه باشیم و وسیله برای نقل باشیم كاسه داغتر از آش می‌شویم، و ولی‌اولی به مُوَلّا علیه از خود امام معصوم می‌شویم. الآن مسئولیت دینی مردم با كیست؟ با بنده و امثال بنده است؟ یا با امام زمان است؟ این قضیه چیست؟ با ولی حی ما است.

 ما دستمال كاغذی را ما زنده می‌بینیم ولی او را نمی‌بینیم، یك دستمال كاغذی! به اندازه دستمال كاغذی به امام زمانمان نگاه نمی‌كنیم! درست؟! آن وقت ما در این جا آمدیم و دایه دلسوزتر از مادر شدیم؛ برای دین پیغمبر و برای امّت پیغمبر؛ این جا درست است آن جا غلط است آن جا باید حذف شود این جا باید اضافه شود، به تو چه مربوط است، به تو چه ربطی دارد كه این امام علیه‌السّلام این جا را فرموده است و تو داری دخالت می‌كنی؛ نه این مربوط به آن زمان است.

 چطور بقیه نهج البلاغه مربوط به این زمان است؟ ولی این جاها مربوط به آن زمان است اینها همه حساب دارد.

 بنده در مقدّمه‌ای كه در این وصیت‌نامه نوشتم در آنجا گفتم اتّفاقاً این وصیت‌نامه مال همین زمانی است كه ما داریم در آن زندگی می‌كنیم، و این معجزه، معجزه امیرالمؤمنین است كه برای الآن ما این وصیت‌نامه را فرموده نه برای آن موقع، آن موقع به جای خودش. برای الآن و اطّلاعاتی كه الآن در جامعه و فساد رایجی كه در جامعه وجود دارد، ما احساس می‌كنیم كه وصّیت‌نامه به درد الآن ما می‌خورد و برای الآن ما حضرت فرموده است آن وقت ما می‌آییم با تأویلات بعیده و با توجیهاتی كه مادر بچّه مرده می‌خندد به این توجیهات، كلام معصوم را دست چین می‌كنیم. به قول امروزی‌ها گزینش می‌كنیم، بعضی را حذف می‌كنیم بعضی را نگه می‌داریم، آن مقداری كه به درد ما می‌خورد نگاه می‌داریم. در طول تاریخ همیشه همین طور بوده است همیشه ما این جوری بودیم، همیشه این قسم بودیم. همیشه با مبانی این طور برخورد می‌كردیم همیشه گزینشی عمل می‌كردیم. این جا را بگو، آن جا را نگو، این جا را چه كن آن جا را چه نكن و از این مطالب.

 من مسئول آنها را اجابت كردم و مشغول ترجمه این وصیت‌نامه شدم انشاءاللَه امیدواریم كه با خلف وعده‌هایی كه كردیم حدود یك ماه دیگری این آماده شود. البتّه یك توضیحاتی هم داشت و دارد و تذییلاتی دیدم كه حیف است كه این وصیت‌نامه فقط ترجمه ظاهری شود یك مسائل دیگری از خود احادیث ائمّه، از كلمات بزرگان اگر به او اضافه شود به عنوان توضیح شاید بد نباشد، بخاطر همین یك قدری به طول انجامید ولی به نظر می‌رسد كه شاید برای حدود یك ماه دیگر این قضّیه تمام شود.

 اتّفاقاً بالا كه داشتم می‌نوشتم، این عبارت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود كه حضرت می‌فرماید به امام حسن همیشه از تجربه گذشتگانت استفاده كن و بهره بگیر، از تجربه امم گذشته از تجربه اجدادت، از تجربه قوم و قبیله‌ات، از تجربه بزرگان و صلحایی كه قبل از تو بودند و آنها برای زندگیشان، برای حیاتشان نگاه كن ببین چه روشی را انتخاب كردند. چه مسائلی را مورد نظر قرار می‌دادند تو استفاده كن و تجربه را دیگر تجربه نكن.

 زیرا خدا یك عمر بیشتر به تو نداده است و دیگر برنمی‌گردد و اگر در جایی دیدی فكرت نمی‌رسد، حادثه حادثه‌ای است كه برای تو شبهه ایجاد كرده است شك ایجاد كرده است كه این راه را بروم. یا آن راه را بروم این دسته این حرفها را می‌زنند آن دسته وگروه این حرفها را می‌زنند ....

 برای ما اتّفاق افتاده است، خیلی در طول زندگی ما مواجه می‌شدیم با پدیده‌ها و قضایایی كه می‌دیدیم دودستگی است حتّی چنددستگی است. هر كسی می‌آید یك سازی برای خودش می‌زند این می‌گوید حق با من است، او می‌گوید حق با من است. این او را می‌كوبد، این او را در روزنامه مفتضح می‌كند، این او را بر بالای منبر آبرو می‌برد، همین كاری كه الآن دارند می‌كنند. درست؟! هر كسی برای خودش دارد چه كار می‌كند؟ دعوی أنا الحق و دیگران را محكوم می‌كند و خود را حق می‌داند و خود را به جای حق می‌نشاند.

 خنده‌ام گرفته بود، چندی پیش شنیدم یك بنده خدایی در جایی گفته بود كه فلانی بر باطل است و كارهایش و رفتارش بر بطلان است و بر باطل است.

 خب جان من، عزیز من، بیا بگو كدام حرف من بر باطل است؟ كدام حرفی را من زدم كه بعد معلوم شده دروغ بوده است؟ خب بیا بگو، همین طوری گفتن كه مشكلی را حل نمی‌كند، حالا من بر باطل، بالاخره من كه بر باطل هستم عمل من، كلامم، قولم، حرفم بایستی بطلان خودش را نشان بدهد دیگر. انسان رجماً بالغیب كه نمی‌تواند حرفی بزند و همان طوری تیری در تاریكی بپراند؛ فلان سخن شما باطل است، بسیار خب شما بیا ما هم می‌آییم، اگر شما توانستید اثبات كنید، ما می‌گوییم اشتباه‌

 كردیم.

 مگر ما در سخنانمان ادّعای عصمت می‌كنیم؟ چه كسی می‌تواند ادّعای عصمت كند؟ معصوم یكی است، تمام شد.

 در این دنیا یك نفر معصوم داریم و نه شما و نه من و نه غیر ما هیچ كس نمی‌تواند ادعای عصمت بكند، اگر هم بكند غلط كرده است. فقط معصوم یك نفر است، هر كسی از ما ادّعای عصمت بكند غلط كرده است. ما یك نفر معصوم بیشتر نداریم كه امروز هم متعلّق به او است و ما متوسّل به او هستیم و همه خودمان را نوكر او می‌دانیم. یا نوكر عاصی یا نه نوكر مرضّی مولا، و تقاضا می‌كنیم كه لطف و عنایت او بر همه ما بیش از پیش باشد و دست كرم و بزرگواری او بر سر همه ما مستدام باشد.

 این آن چیزی است كه ما بیش از این كه ما نمی‌توانیم كاری انجام بدهیم، و بیش از این چیزی از ما برنمی‌آید.

 پس ما كه الآن معترف به خطا هستیم، معترف به این هم هستیم كه اگر هر مطلبی خطایش برای ما روشن شد باید جبران كنیم و باید ما اعتراف به خطا كنیم و اصلاح كنیم.

 بنده هم این را می‌گویم؛ مطالبی را كه بنده عرض كردم، مسائلی را كه گفتم تا به حال احساس خطا در آن نكردم اگر بعداً موردی بفهمم كه فلان حرفم اشتباه بوده، دروغ بوده است. اشتباه به من گفته شده است، خلاف به من گفته شده است، و بر اساس آن خلاف بنده حرفی را زدم و تصمیمی را گرفتم، خب بنده می‌گویم اشتباه كردم دیگر. گفتیم معصوم نیستیم ولی تا وقتی كه روشن نشده همین هستم و همین را می‌گویم و پای آن هم تا آخر می‌ایستم، این صحبت بنده است.

 البتّه آن كسی كه این مطالب را گفته در جمع رفقا نبوده یك وقتی ذهن به جای دیگر نرود خارج از این حیطه، اصلًا خارج از این فضا به طور كلّی، درست؟!

 بسیار خب حرفهایی كه ما زدیم، كارهایی كه تا به حال كردیم موضع‌گیری‌هایی كه تا به حال از بنده دیدند اینها همه مشخّص است و روشن است، ما آماده هستیم، شما هم آماده هستید بفرمایید ثابت كنید. بفرمایید، جای دعوا ندارد.

 الآن بنده می‌گویم این آب است شما می‌گویید نه آقا من باب مثال فرض كنید كه آب هندوانه است، یا آب سیب است، خب كاری ندارد یا می‌دهیم افراد می‌چشند یا می‌دهیم در آزمایشگاه دو ساعت این را آزمایش كنید مادّه آن و تركیب آن چیست؟ دیگر این قدر از پشت نشستن و تیر انداختن ندارد، آزمایشگاه سركوچه است این كه مایه برنمی‌دارد، پول آزمایشگاه را هم من می‌دهم كه دیگر برای افراد

 این مشكل نباشد، به یك ربع به ده دقیقه مشخّص می‌شود، كه اگر آب است فرض كنید كه تركیبات آن اكسیژن و این چیزها است، اگر آب هندوانه است چیست؟ اگر آب سیب است چیست؟ نشان می‌دهد، آب كه ویتامین ندارد، آب كه املاح ندارد، وقتی كه آب هندوانه است، فرض كنید كه ده یا دوازده تا املاح دارد ویتامین دارد ویتامین ث دارد، آب كه ویتامین ث ندارد. سیب باشد همین طور ویتامین ب دارد ویتامین ا دارد، ویتامین ث دارد، اینها چیزهایی است كه این قدر داد و بیداد كردن روی آن معنا ندارد، این قدر از دور حرف زدن ندارد، این قدر شایعه پراكندن ندارد، این قدر نیاز به این مسائل نداریم. چرا رفیقانه نیاییم؟ چرا هر دو معیار را حق قرار ندهیم؟ چرا هر دو معیار را متابعت از واقع قرار ندهیم؟ متابعت از واقع چه گیری برای ما می‌آورد؟ چه دردسری برای ما می‌آورد؟ چه كم می‌كند؟ از زندگی ما كم می‌كند؟ نه به خدا. از درآمد ما كم می‌كند؟ نه به خدا. از رزق ما كم می‌كند؟

 متابعت با واقع است كه دلها را با هم نزدیك می‌كند و افكار را در یك نقطه متمركز می‌كند ونفوس را بر یك محور و به دور یك محور قرار می‌دهد و همه را در درون خیمه سیدالشّهدا می‌گنجاند.

 خیمه سیدالشّهدا مگر حق نبود؟ حق بود. چه كسانی رفتند در آن خیمه جای گرفتند كسانی كه آمدند محوریت خودشان را امام حسین قرار دادند. امام حسین حق است حق مطلق است.

 ولی بعضی آمدند نه علاوه بر امام حسین، زن و بچّه را جزو آن قاطی كردند، رفتند بیرون. علاوه بر امام حسین خانه و زندگی و باغ كوفه و اینها را قاطی كردند، رفتند بیرون. علاوه بر امام حسین تهدید و وعیدهای ابن زیاد و یزید را قاطی كردند، رفتند بیرون. جانشان است دیگر. خب جان را برای چه می‌خواهی؟ مگر بودن در این دنیا نیست؟ تو كه آمدی الآن پیش امام حسین و شب عاشورا می‌گذاری می‌روی، مگر شصت سالت نیست؟ خب شصت سال آمدی یك سنگ خوردی مُردی، یك روز بیشتر از عمرت نمانده، فقط یك روز مانده بود، حرص چرا خوردی؟ یك سال مانده بود، می‌رفتی در كوفه یك وبا می‌گرفتی می‌مردی. مگر وبا نمی‌آید؟ وبا می‌آید یكدفعه همه می‌روند. یك بیماری اپیدمی‌[[1]](#footnote-1) می‌آید همه را می‌برد. یك آنفلوانزا، آنفلوآنزا كه چیزی نیست.

 یك روز یكی از رفقای پزشك ما می‌گفت یك مریضی آمده بود پیش من فهمیدیم آنفلوآنزا است، تشخیص دیر داده بودند همان آنفلوآنزا دواهایی كه گفته بودم ندادند بعد از یك هفته مُرد.

 از آنفلوآنزا آدم می‌میرد، یك آنفلوآنزای عادی! وقتی كه این قدر عمر بی‌اعتبار است، وقتی این قدر

 عمر بی‌حقیقت است. ما می‌آییم آن شهادت ابدی را ول می‌كنیم، سیدالشّهدا را ول می‌كنیم، امام معصوم ما، سیدالشّهدای ما الآن كیست؟ بنده هستم؟! غلط می‌كنم خاك پای سیدالشّهدا و جدّم باشم. سیدالشّهدای الآن امام زمان ما است. امام زمان همان سیدالشّهدایی است كه فعلًا به صورت بدن جسمانی در این دنیا دارد امامت می‌كند.

 یك سیدالشّهدا داریم و بس و او همین است تمام شد. نه دو تا داریم، نه سه تا، نه چهار تا، نه شش تا، نه هشت تا. یك سیدالشّهدا داریم، یك ابالفضل العبّاس داریم، یك علی اكبر داریم، البتّه اینها را كه داشتیم، الآن كسی مانند اینها هست، بنده اطّلاع ندارم، نمی‌دانم مرتبه‌اینها مرتبه تالی تلو معصوم بوده، بنده اطّلاع ندارم ولی او كه امام است و معصوم است و دو برنمی‌دارد آن عبارت است از آن حقیقتی كه واسطه بین حق و بین خلق است و او امام زمان است تمام شد و بس دیگر در این جا چیزی داخل نشده است. آن كسانی كه آمدند در خیمه سیدالشّهدا كسانی بودند كه قاطی نكردند، چیزی در دلشان نداشتند.

 سیدالشّهدا بیا در كوفه، می‌آییم هماره با تو می‌جنگیم كه بعد وقتی تو بر خلافت غلبه كردی ما را هم استاندار كنی، ما هم در مسائل اقتصادی شریك كنی، و بالاخره این جا را بگیریم و آن جا را بگیریم و بالاخره زن و بچّه داریم دیگر، بالاخره فك و فامیل داریم آن یكی می‌گوید كه بله در خدمت شما هستیم عرض ارادت می‌كنیم جانفشانی می‌كنیم ولی یك چشم عنایتی هم به ما بفرمایید، و حالا تقاضا بفرمایید در فلان قضیه خلاصه ما بتوانیم به مسائل تجاری‌مان راحت‌تر برسیم، آن یكی هم می‌آید می‌گوید در خدمت هستیم و جانفشانی می‌كنیم و آن جا فرمانداری را عنایت بفرمایید، خیال نمی‌كنم از خان نعمت شما چیزی كم شده باشد و و و.

 چند نفر آمدند دنبال امام حسین و به امام حسین اینها را نگفتند؟ این مطالب را مطرح نكردند؟ یا به ظاهر یا در دلشان، چند نفر بودند؟ همین‌هایی كه دیدید. همین‌هایی كه شب عاشورا ماندند.

 آن بزرگواری حضرت هم باعث شد، گفتند: چراغ را خاموش كنید، از من خجالت نكشید بلند شوید بروید. شما كه قاطی دارید خب بلند شوید بروید.

 اگر قرار بر قاطی بود خب من كه اولین نفر بودم، پس چرا بلند شدم این جا آمدم؟ همان جا می‌ماندم، همان جا هم با یزید بیعت می‌كردم، به یزید هم می‌گفتم كه آقاجان برنامه كار دنیا روی معامله است. دنیا دنیای بِده بستان است با تو بیعت می‌كنیم مشروط، بیعت مشروط، یزید هم می‌گفت خب چیست؟ حكومت ری و حجاز را به ما بدهید. ما به حجاز حكومت می‌كنیم و تو هم در شام. یزید هم‌

 می‌گوید خب از اوّل می‌گفتی ما با هم رفیق هستیم ما كه با هم دعوا نداریم، ما كه این حرفها را نداریم، تمام اینها چیزهایی بود كه توی پسر پیغمبر من را غاصب می‌دانی، تو مرا جانی می‌دانی، تو مرا میمون باز می‌دانی، كه هستم، خب هست دیگر.

 میمونش مرده بود سه روز عزای عمومی‌در دمشق اعلام كرده بود، ابوقیس، این خلیفه مسلمین است. سه روز عزای عمومی، عزای عمومی‌كه می‌دانید چیست؟! سه روز عزای عمومی‌كه یك میمون مرده است! عكس او را هم زده بود در همه اتوبانها؛ جادهّ‌ها میادین آن موقع كه شام كه ابوقیس جناب خلیفه مرده است!! این خلیفه بود این شخص آن وقت می‌خواهد بر مردم خلافت كند، بر مردم حكومت كند، و خلاصه بگوید من به جای پیغمبر نشستم.

 اگر امام حسین به یزید می‌گفت: حساب حساب، كاكا برادر. حجاز را به ما می‌دهی؟ عربستان را به ما می‌دهی؟ و خودت هم آن جا، یزید می‌گفت: حرفی نداریم، مسئله‌ای نداریم.

 ولی افرادی كه آمدند پیش سیدالشّهدا می‌گفتند نه ما هم تو را می‌خواهیم چون بالاخره تو پسر پیغمبر هستی، فرق می‌كنی با آن میمون بازِ سگ بازِ نمی‌دانم چی چی باز، هرچی باز دارید بگذارید. شمائلت پیداست كه هستی، از شخصیت تو پیداست كه چه هستی، هم تو را می‌خواهیم و هم مسائل خودمان را، دنیای خودمان را و آن چه را كه نسبت به آن پایبند هستیم.

 حضرت می‌گوید: نه من الآن در این وضعیت نیستم، این ده سال كه در حكومت معاویه بودم و چیزی نگفتم و اقدامی نكردم به خاطر صُلح نامه بود كه برادرم آن را امضاء كرده بود و امضای برادر من، چون امام است، برای من امام حجتّ است. و من برخلاف آن صلح نامه نمی‌توانم عمل كنم این كلام سیدالشّهدا است.

 امام مجتبی امام معصوم است و فعل معصوم، معصوم است چه امام بعدی بیاید چه امام بعدی نیاید، فعل معصوم، معصوم است. لذا فعل معصوم كلام معصوم حجّت است.

 چرا ما الآن بعد از ١٤٠٠ سال در استنباطهایی كه می‌كنیم در اجتهادی كه می‌كنیم در كلامی‌كه می‌كنیم چرا به كلام امام تمسّك می‌كنیم؟ امامی‌كه در ١٤٠٠ سال در ١٢٠٠ سال پیش بوده است كلامش چرا نسبت به مسائل و نسبت به امور الآن مورد عمل ما است و مورد دقّت و ارزیابی ما است؟ چون كلامش معصوم است. وقتی كلام معصوم شد دیگر یك سال و دو سال و ١٤٠٠ سال نداریم، شما بگو چهارده میلیون سال، بگو صد و چهل میلیارد سال، تفاوتی ندارد. صد و چهل ملیارد سال از كلام امام جواد گذشته باشد انگار همین دیروز بود، فرق نمی‌كند، تفاوت نمی‌كند، چون معصوم است یعنی خطا

 در آن راه ندارد كلامی را كه امام رضا فرموده تا خدا خدایی می‌كند حجّت است! مگر خدا از خدایی بیافتد! تا خدا خدایی می‌كند كلام امام رضا هم به حجّیت خودش باقی است. كلام امام هادی به حجّیت خودش باقی است. كلام امام سجّاد به حجّیت خودش باقی است. این است فرق بین عصمت و غیر عصمت. توجّه بفرمایید،

 دغدغه مرحوم پدر ما برای نوشتن دوره امام شناسی این بود، این نكته‌ای است كه هر چه راجع به این بیشتر فكر كنید به نتایج بهتری می‌رسیم و كارسازتر است.

 چرا وقتی ایشان بعضی از مطالب را احساس می‌كردند فشارشان می‌رفت روی ٢٢، رگهای گردشان متورّم می‌شد و می‌گفتند آن چه را كه می‌گفتند. چرا؟!! چرا وقتی كه با بعضی از افراد ایشان ملاقات می‌كردند و بنده هم بودم، این نكته را می‌خواستند به آنها بفهمانند كه كلام معصوم معصوم است و غیر معصوم نباید خودش را به جای عصمت بگذارد. این بخاطر همین قضیه بوده است. خب ما دیدیم، دیدیم كه چه شد! دیدیم چه شد، اینها به خاطر عدم توجّه به این مسائل بوده است.

 یك روز بنده از ایشان سؤال كردم گفتم این را خدمت رفقا كه از این كتبی كه تألیف كردید بهترین كتاب شما چیست؟ در اواخر عمرشان بود ایشان فرمودند: كه خودت به نظرت چه می‌رسد؟!! اوّل خودت بگو. من روی تفكّرات خودم و اینها عرض كردم به نظرم توحید علمی‌وعینی طلبه بودیم و خب طلبه هم در این حال و هوای بحث و درس و اینها است، خب طبعاً به آن معیارهایش در همان فضاها آن معیارها دور می‌زند ایشان فرمودند: نخیر آن نیست. گفتم خودتان بفرمایید این كه به نظر ما بود اشتباه درآمد خودتان بگویید. ایشان فرمودند: بهترین كتاب من لمعات‌الحسین است.

 من این را می‌خواهم بگویم؛ شما چه كسی را سراغ دارید كه بیاید یك كتابی را ترجمه كند، ترجمه بوده است، نویسنده آن مرحوم پدر ما نبوده است، مطالبی بوده از سیدالشّهدا البتّه همه هم موجود نبوده است ایشان جمع آوری كردند و ترجمه كردند ولی می‌گویند: این بهترین كتاب من است. در حالتی كه عبارات، عبارات ایشان نیست، عنوان كتاب لمعات است، لمعاتی از امام حسین است.

 این چه را نشان می‌دهد؟ این آن فنای هویتی ایشان را در هویت ولایت نشان می‌دهد كه می‌گوید، من از خودم چیزی ندارم اگر چیزی گفته باشم و اگر چیزی بوده مال او است، ارزش آن جا است، من از خودم چیزی ندارم.

 دیگر چه؟ دوّم در مقام ادب و در مقام تواضع و در مقام احترام می‌گوید تا جایی كه كلام امام است ما چه هستیم! ما چه هستیم! ما برداشتیم اینها را نوشتیم و ترجمه كردیم و در اختیار مردم قرار دادیم تا

 آنهایی كه عربی نمی‌دانند، ترجمه را ببینند.

 واقعاً شما نگاه كنید! و من می‌گویم واقعاً همین است شما یك لمعات را بردارید خود و خدایی می‌گویم، شما این لمعات الحسین را بردارید این قدر هم بیشتر نیست، نه یك دوره امام شناسی و معادشناسی و كتب ایشان را كه خب سایر رفقا هم الآن دارد به بقیه آن می‌پردازند و خدا انشاءاللَه تأیید و تصویب كند آنها را كه دارند كه این مطالب ما را می‌رسانند. بينكم و بين‌اللَه‌ یك لمعات الحسین را ما برداریم، ولی از آن خطّ اوّل به آن عمل كنیم، دروغ نگوییم، ما نیاز به چیز دیگر داریم؟ دروغ نگوییم، یعنی وقتی در آن جا دارد كه عقلتان را به كار بیانداز، كلّه‌مان را مثل كبك در برف فرو نكنیم. یعنی در آن جا وقتی كه می‌گوید امر به معروف و نهی از منكر؛ این به ما مربوط نیست، این یك جای دیگر و یك چیز دیگر است و فلان است. آخ این جور می‌شود و آخ آن جور می‌شود و مراعات فلان و این جور و آن جور بكنم و اینها نكنیم.

 بنده در تهران صحبت كردم؛ در جلسه مخدّرات تهران یا جلسه دیگر نمی‌دانم، صحبت كردم گفتم: كه آقاجان آوردن نامحرم در منزل شرعا اشكال دارد، با وجود افرادی كه در منزل هستند اختلاط حرام است، این موجب فساد می‌شود. خب یك بنده خدایی آمده این كار را كرده، گفته كه از فردا دخترخاله تو كه می‌خواهد بیاید، تو كه پسر من هستی نباید بیایی، یا مثلًا صحبت نكنی، یا باید روبگیری.

 [این پسر و دختر در جواب گفته اند:] اینها چیست كه درآمده، ما اینها را نداریم، و اگر شما بخواهی این كارها را بكنی ما می‌گذاریم از منزل می‌رویم بیرون.

 خب آن و خواهرش گذاشته از منزل رفته بیرون. شب ساعت یازده شب در زمستان دو یا سه سال پیش تلفن كرده آقا آقا. بله، حالم این شده حالم آن شده فلان شده، گفتم خانم چه شده؟ این پسر و دختر من گذاشته‌اند و رفته‌اند. گفتم برای چه رفته بیرون؟ گفت هیچی ما آمدیم به حرف شما عمل كنیم ما بگوییم اخطلاط نباشد، اینها ما را امّل گفتند، و چه كردند و گذاشته‌اند و رفته‌اند.

 گفتم به جهنّم كه رفتند بیرون، به درك. گفتم كه جنابعالی كه عرضه نداری حرف بنده را گوش بدهی مگر مجبوری كه عمل كنی، خب عمل نكن بگذار بیایند در خانه‌ات. اصلًا همه را دعوت كنید، بنده از آن حرفی كه زدم تنازل نمی‌كنم، بنده اجازه نمی‌دهم، تجویز نمی‌كنم، فتوا هم نمی‌دهم بر این كه بلند شود دختر نامحرم با سر بی حجاب و بیاید در منزل و با پسر تو صحبت كند این حرام است. از بنده حلالیت نمی‌آید، بنده مثل آن كسانی كه بگویند چادرتان را بردارید بروید در دانشگاه‌های این طرف و

 آن طرف بی حجاب تحصیل كنید نیستم. بنده این درسها را نخواندم فتوا بدهم. بنده این كتابها را نخواندم، اطّلاع هم ندارم، گردنم از یك مو باریكتر است، این قدر كلفت نیست كه روز قیامت بتوانیم جلوی حساب و كتاب و میزان بایستیم، آن را كه فهمیدم این است كه ارتباط نامحرم حرام است البتّه خب خشونت و فلان این حرفها صحیح نیست باید با اخلاق ملایم و اینها ولی محكم، متقن و خلاصه پابرجا و مستمر پایدار باشد. نه یك روز نباشد، حالا دلش می‌شكند، می‌توانید عمل كنید، نمی‌توانید مگر مجبوری سؤال كنی؟ خب سؤال نكن تو كه می‌دانی پاسخ من چیست، خب برای چه سوال می‌كنی؟ خب خودت برو عمل كن چرا ما را در دردسر می‌اندازی؛ آقا گفت، آقا گفت.

 خیلی‌ها هستند افرادی كه مشخّص است این چیزها را ما از زمان مرحوم پدرمان یاد گرفته بودیم به قول معروف این كتابها را روی طاقچه گذاشته بودیم از آن زمانها ما می‌دانستیم افرادی نظر ایشان را، می‌دانستند، و می‌دانستند كه خلاصه نمی‌توانند، می‌آمدند به یك نحوی مطرح نمی‌كردند و می‌گذاشتند و كارشان را می‌كردند، و می‌گفتند ما چیزی نشنیدیم، خب اطّلاع دارند دیگر ولی خدا است، فوقش گیر بیافتند.

 و می گفتند ولی خدا اطّلاع دارد مصلحت می‌دانست به ما هم می‌گفت اگر نگفته خب ....

 ما این چیزها را بلد نیستیم، از ما بپرسید آن كه به نظرمان می‌رسد می‌گوییم، نمی‌خواهید عمل نكنید مگر قرار بر این است كه همه از یك نقطه سؤال كنند، از یك نقطه مسائل را بپرسد؟ این همه ماشاءاللَه ریخته، كه آدم گیج می‌شود كه كدام را قرعه بیاندازد! نه نیازی نیست، نیازی نیست به این گونه مسائل، بنده همین هستم، فكرم همین است، منابعی كه در دسترس من است همین است. بنده منابع دیگر ندارم، وحی هم به من نمی‌شود، الهام هم نمی‌شود كه بی چادر برو در دانشگاه درس بخوان، بنده این چیزها، این مدارك را تا به حال ندیدم و مطالعه نكردم انشاءاللَه نخواهم دید. نه دیدیم و نه این مسائل را خواهیم دید و به این كیفیت. درست؟!!

 خب در زمان سیدالشّهدا هم همین بوده است، آنها هم همین را می‌خواستند دیگر، همین حساب هیچی بلند شد رفت گفت بیایید در خانه هر كاری می‌خواهید بكنید خب بسیار خب شب عاشورا چه كسانی بودند؟ همین بودند كه می‌گفتند یا پسرم از من چیز می‌شود دلش یا دخترم فرض كنید كه اخم می‌كند تَخم می‌كند، یا نمی‌دانم خواهرم آن جا فلان می‌كند یا خاله من خوشش نمی‌آید یا دخترخاله و همسایه و فلان و این چیزها همین‌ها، همین‌ها، منتهی خب به آن شكل و به آن صورت الآن هم همین است، الآن هم همین است تفاوت نمی‌كند می‌آییم می‌نشینیم در مجالس امام حسین گریه‌

 می‌كنیم چه می‌كنیم تا به یك جای ما برمی‌خورد همه چیز را می‌گذاریم كنار نفسانّیات می‌ریزد رو، آی این جا این جور شد آن جا این جور شد مگر تو نمی‌گفتی آقا ما نوكرت هستیم، پس كو؟! تو كه خودت می‌گفتی من كه نگفتم نوكرم باش، شما گفتی: آقا نوكرت هستیم مگر شما نمی‌گفتی آقا بی‌اجازه شما یك لیوان آب نمی‌خوریم، این حرفها كجا رفت، ما كه نگفتیم این كار را بكنید خودتان گفتید! چه شد یكخرده یك همچنین فرض كنید كه فراز و نشیب، هان یك نخ تكان خورد ما اصلًا نه كشیدیم نه كندیم نه یكخرده این نخ تكان خورد. آقا باید پاسخ بدهند، آقا باید این جور كنند، آن جور كنند. همان است همان وضع و همان كیفیت همان است. خودمان باید متوجّه بشویم، خودمان بایستی كه بفهمیم خودمان بایستی كه بیابیم.

 مسئله این است، آن عمرسعد بدبخت آمد فرض كنید كه دنبال یك گندم، یك گندم ری بعد هم امام حسین را مسخره كرد و بالشعّیر كفایت كرد. جو هم بخوری بس است جو تو را كفایت می‌كند. تو از اوّل هم باید جو بخوری و بالشعّر كفایه، آن یكی هم آمد نمی‌دانم به خاطر این كه باغش گرفته نشود، آن یكی هم به خاطر پول، وآن یكی هم به خاطر جانش، جانی كه دو روز دیگر یا میكروب از تو می‌گیرد یا سكته قلبی یا انفاركتوس‌[[2]](#footnote-2) می‌كنی و سرت را می‌اندازی پایین یا این كه فرض كنید كه آجر می‌خورد در كلّه تو، آجر می‌خورد یا این كه فرض كنید كه در خیابان داری می‌روی یك ماشین به تو می‌زند پخش زمین می‌شوی، این جان این طوری است. دو ثانیه است، پنج ثانیه است پنج ثانیه بیشتر طول نمی‌كشد ولی اینهایی كه آمدند روی حق آمدند، روی فهم آمدند. دیگر اینهایی كه در زمان پیغمبر بودند، مگر ٢٣ سال با پیغمبر نبودند؟ ٢٣ سال با پیغمبر بودند چقدر از پیغمبر گرفتند؟ همین؛ به به نگاه كنید رسول‌اللَه شقّ‌القمر می‌كند. خب من چكار كنم؟ او شقّ‌القمر می‌كند به من چه؟ به به رسول اللَه را نگاه كن، آی ببین درخت حرف زد، شهادت داد: أشهد ان لا اله الا اللَه. نگاه كن ببین كه فرض كنید كه سنگریزه‌های بیابان شروع كردند به شهادت دادن و حرف زدن همین؟!! عجب آدمی است، همین تمام شد؟!! خب تمام شد دیگر.

 چقدر توانستی از اخلاق پیغمبر كسب كنی؟ چقدر توانستی از رفتار پیغمبر كسب كنی؟ چقدر توانستی خودت را در موقعیتی قرار بدهی كه وسوسه خنّاسان در تو تأثیر نگذارند. می‌آیی پیش آقا

 می‌نشینی نیم ساعت آقا برای تو حرف می‌زند بله درست است، تا می‌روی پیش آن یكی می‌نشینی هان!! مگر از شله زرد هم شُل‌تر هستی بیچاره؟! پس كو آن حرفها؟ پس كو این مسائل؟ پس كو این سخنان؟ این مطالبی كه تا به حال این مسئله مطرح می‌شود و این مطالب مطرح می‌شد، كو این مطالب؟ عجیب بود! این مطالب واقعاً عجیب بود! كه وقتی در اواخر عمر مرحوم آقا چیزهایی را می‌شنیدم خیلی برای من این نكتّه عجیب است، خیلی عجیب است! كه آقا انسان كم كم می‌رود، اگر اوّل جلوی انحراف گرفته نشود همین طوری قضیه جلو می‌رود. آن افرادی كه ما الآن می‌بینیم از آنهایی كه سالیان سال با مرحوم پدر ما مصاحبت داشتند و سخنان ایشان را می‌شنیدند و برای آمدن به روضه در اعیاد، وفیات و مجالس عید در اعیاد بر هم سبقت می‌گرفتند و زنشان را راه می‌انداختند و یك بچّه این بغل و یك بچّه آن بغل و یكی هم به دست و اینها در بین‌الطّلوعین، خب اینها چه كسانی بودند؟ مگر اینها همان‌هایی نبودند كه آقا را همین جور نگاه می‌كردند و اشك می‌ریختند. خودم می‌دیدم همه اشك از چشمشان می‌آید همین طوری گریه می‌كند، به‌به چقدر بزرگوار است چه ریش سفید دارد صحبت می‌كند برای ما. گریه می‌كرد، گریه می‌كردند!! آقا اینها، اینها، همین‌ها الآن می‌گویند دو دوتا هفت تا، دو دوتا هفت تا، شش تا. آخر آدم می‌ماند، عجب!! مگر دودوتا می‌شود هفت تا؟!! ولی شد آقا.

 گفت مادرزن را می‌شود گرفت؟ نه آقا نمی‌شود. ما گرفتیم و شد، گرفتیم و شد. البتّه خب مادرزن داریم تا مادرزن شاید باید بگوییم كه چه جوری است؟ دو دوتا چهار تا است ولی همین دو دوتا آقا می‌شود هفت تا، می‌شود!! كم كم دو دوتا می‌شود چهار تا و نیم از اوّل نمی‌شود هفت تا، یواش یواش دو ماه دیگر می‌گذرد شما ریاضی نخواندید؟ حالا بنده به شما ریاضی درس می‌دهم دوماه دیگر می‌گذارد دودوتا می‌شود چهار و هفت دهم می‌شود دیگر درمی‌آوریم. كی به كی است؟ گفت: پشت ماشین نوشته بود چهارچهار تا بیست و هشت تا كی به كی است. خب حالا می‌گوییم می‌شود چهار تا و هفت دهم. شش ماه دیگر گذشت دودوتا می‌شود پنج تا، هی می‌رود بالا، پایین نمی‌آید بعد از یك مدّتی می‌شود هفت تا می‌ایستند پشت آن و می‌گویند هفت تا و بیخود كرده هر كسی كه گفته چهار تا. می‌گوییم آقا این این است اشتباه می‌كنید، الآن كسانی كه سالیان سال با آقا بودند مطالبی از آنها می‌شنوم كه بچه پنج ساله این مطالب را نمی‌گوید، انكار بدیهی‌ترین معیارها و مسائلی كه خود آنها از مرحوم آقا شنیدند. چرا آدم به این جا می‌رسد؟ یعنی این چه مصیبتی است كه انسان به این جا می‌رسد؟ این به خاطر این كه از اوّل انحراف را نبست، وقتی بنده گفتم آن هفته اوّل گفتم آقاجان كسی كه از هر كسی تقلید می‌كند حق ندارد به شخص دیگری بگوید، می‌دانستم كار به كجا می‌خواهد برسد، و اگر كسی هر

 مسئله‌ای دارد برای خودش است و نمی‌تواند به دیگری تحمیل كند، می‌دانستم، و اگر شخصی هر عقیده‌ای دارد نباید افراد دیگر را به آن سمت بكشاند، چون می‌دانستم چه مسائلی دارد پیش می‌آید و چه قضایایی دارد انجام می‌شود!! اینها خب چه بوده است از اوّل یواش یواش یواش.

 هان وقتی كه من می‌دانستم مكتب پدرمان بر اساس واقعیت است نه بر اساس شعار و ما این را در سخنان ایشان و در رفتار ایشان و كردار ایشان به عنوان یك اصل مسلّم برای ما بود.

 رفتم گفتم: افرادی كه مدّعی ولایت هستید، افرادی كه مدّعی وصایت ایشان هستید؛ آیا شما خودتان را در آن مقام می‌بینید؟!! بسم اللَه ما پدرمان را امتحان كردیم.

 ما چشم بسته نرفتیم سراغ ایشان، در همین اصفهان شما من می‌آمدم آن زمان و در بیست وچهار ساعت، شانزده ساعت صحبت می‌كردم، آن حرفها كجا رفت؟! شانزده ساعت از بیست و چهار ساعت من به ملاقاتهای شخصی، به صحبت‌های عمومی و به طرح مبانی مرحوم آقا بود، آن حضرت آقا و حضرت آقاها كجا رفت؟ آن كسانی كه از همین اصفهانیهای شما می‌گفتند فلانی زبانش زبان پدرش است، قلمش قلم پدرش است و خدا از شما نمی‌گذرد اگر آن زبان و آن قلم را به زمین بگذارید، الآن هم در همین اصفهان هستند؛ كو آن حرفها كجا رفتند اینها؟!! من كه فرق نكردم. صحبتهای من تغییر پیدا نكرده است. آنهایی كه می‌رفتند و همكاران خودشان را دعوت می‌كردند هر وقت من می‌آمدم اصفهان جلسه می‌گذاشتند حالا دیگر نمی‌گویم چه صنفی فلان و دعوت می‌كردند و آنها مسائلی را به من می‌گفتند: كه اگر می‌خواهی یك نفر را پیدا كنید كه به سؤالات دینی شما جوابگو باشد ما فقط این را می‌شناسیم. كجا رفتند آنها؟ آنها هم كه هنوز همین جا هستند، بفرستند بیایند، اگر آمدند! كجا هستند؟ چرا رفتند؟ چرا تغییر دادند، چون به آن چه كه گفته شد عمل نكردند، فقط شنیدند، بَه حضرت آقا چقدر خوب صحبت می‌كنند، خوب صحبت می‌كنند كه می‌كنند، پس كو این حرفها، پس كو این مطالب چرا عمل نكردید؟ اگر شما از آن روز اوّل می‌ایستادید روی این حرف من، روی آن منبری كه نیمه شعبان در مشهد رفتم می‌ایستادید و به كار می‌بستید و این قدر دم از ولایت و اینها نمی‌زدید و این مطالب را سرسری رد نمی‌شدید، و چشمتان را نمی‌بستید، همان‌هایی كه هر وقت به من می‌رسند سلام علیكم، از خجالت آقا سرشان را می‌اندازند پایین، وگرنه سرتان را بلند می‌كنید. نمی‌تواند بلند كند چون حرفها زده شده است جواب ندارد كه الآن بدهد.

 وقتی آن زمان من گفتم كه این قدر دم از ولایت نزنید، این قدر حرف نزنید و در آن جا تصریح كردم كه پدر من بعد از گذشت چهارده سال و بیشتر بله بلكه بعد از گذشت بیش از بیست سال یا بیشتر

 حتّی بله بیشتر بیست و هشت سال. یادم است آن جا گفتم هنوز به واقعیت ولایت استادش نرسیده بود. من این حرفهایی كه می‌زدم برای خودم كه نمی‌زدم، خودم كه مطلب را فهمیدم برای افرادی می‌زدم كه اینها دارند در چاه می‌روند. این زحمات پدر ما دارد از بین می‌رود. این صحبتها دارد همین صحبتها را دارند له می‌كنند و به عنوان صحبت‌های لغو بی تأثیر می‌كنند. و صریحاً می‌گفتم، صریحاً دارم می‌گویم؛ می‌گفتند روح مجرّد را كه آقا برای ما ننوشته است برای عوام نوشته، صریحاً دارند می‌گویند این پدر ما پدری است كه برای عوام درآمد برای شما درنیامد، خاك برسرتان كنند، كه از هر عوامی شما عوامتر هستید، گرچه عمّامه این قدری روی سرتان است.

 روح مجرّد! پدر من به من كه پسرش هستم بعد از بیست سال درس تدریس فلسفه و عرفان به من دارد می‌گوید كه پس من این كتابها را برای چه كسی نوشتم اگر تو مطالعه نمی‌كنی؟!! مگر نگفتند ایشان بالای منبر كه خیلی الآن از اهل علم این كتابها را نخواندند به من در آن زمان ایشان گفت: پس من این كتاب را برای كه نوشتم؟ آن وقت آقا درمی‌آید می‌گوید كه روح مجرّد كه برای ما نیست، روح مجرّد برای عوام است چرا؟ چون اگر برای ما باشد مچ او باز می‌شود، مچ خودش باز می‌شود. خلاف راهش از این جا برملا می‌شود راه خلافش در این جا مشخّص می‌شود، بطلانش مشخّص می‌شود، لذا گفتند چه؟ گزینشی. هی می‌آید گزینش می‌كند، مال ما نیست، خب چه مال شما است؟ معادشناسی كه مال شما نیست. روح مجرّد كه مال شما نیست. امام شناسی كه قطعاً مال شما نیست پس چه مال شماست؟ هیچی.

شیر بی یال و دم و اشكم كه دید؟ \*\*\* این چنین شیری خدا هم نافرید[[3]](#footnote-3)

 وقتی این مطالب برای شما و من نیست پس مال كیست؟ لذا می‌گویند:

سرچشمه شاید گرفتن به میل‌ \*\*\* چو پر شد نشاید گذشتن به پیل‌[[4]](#footnote-4)

 این برای همین است از اوّل هی آمدند، هی وسوسه‌ها، هی مسائل دیگر هی چیزهای دیگر.

 طلبه این عمّامه را برای چه سرت گذاشتی آخر، آخوند؟ طلبه آمده در كوچه جلوی من را می‌گیرد كه آقا من می‌دانم حق با شما است به خدا قسم به روح پدرتان و اشك در چشمش می‌آید؛ تمام اینهایی كه دارید مشاهده می‌كنید احقاد بدر و حنین است كه دارند بر سر شما می‌آورند، ولی چه كار كنیم خانواده ما و زندگی ما كه می‌دانید. به به؟! پس روی منبر به مردم چه می‌گویید؟! جناب شیخنا حرف تو با همان حرف عمر سعد چه فرقی كرد؟ فقط فرقش این بود كه آن ١٢٠٠ سال پیش بود، ١٣٠٠ سال پیش بود و مرحوم آقا را درك نكرده بود عوضش خیر سرش امام حسین را درك كرده بود، امام حسن را درك كرده بود، امیرالمؤمنین را هم در طفولیت درك كرده بود.

 تو مرحوم آقا را درك كردی، صحبت‌های آقا را هم شنیدی این همه مطالب را چیز كردی.

 حالا بلند می‌شوی بچه را بغل می‌كنی، یك بچه دیگر را زنت بغل می‌كند، دوتای دیگر هم دستتان عقب و جلو می‌گیرید می‌آیید چه؟ روضه، می‌آیید مجلس، اه اه اه برای امام حسین و امام رضا هم گریه می‌كنید. نمی‌كنید؟ روز عید هم بلند می‌كنید و دم می‌دهید و آی آی چه! همین تمام شد؟!!

 این شد مكتب عرفان ما؟! این شد مكتب قاضی ما؟! این بود این مسائل؟! یك لمعات الحسین آقا برای ما كافی است، اگر گوش بدهیم، نه این كه فقط قاب كنیم.

 حضرت آقا فرمودند: قاب كنید بگذارید در خانه. قاب كردیم گذاشتیم در خانه. مگر قاب می‌كنم؟ چرا من گفتم این تقویمی كه امسال درست شده به افرادی كه می‌دهید بگویید: مشروط به این كه شخصی كه می‌خرد قاب كند. اگر قاب نمی‌كنی نخر. برای چه؟ به خاطر این كه روی این روایات و روی این مطالبی كه پشت نوشته شده نظر شده است. همین جوری ننوشتیم قلم دست بگیریم همین طوری با یك مركّب زرد برود تا آخر. فكر شده است، حساب مسئله رسیده شده است. حالا می‌آید دست آقا؛ ما كه این همه قاب داریم این هم برود روی آن. اصلًا به تو نباید داد. نباید به تو داد. اینها برای تو چاپ نشده است.

 وقتی كه مرحوم آقا كتاب وظیفه فرد مسلمان را نوشتند، كه حاصل شش سخنرانی ایشان بود، بعد از فوت آقای خمینی، كه نمی‌دانم در جمع طّلاب یا بقیه افراد صحبت كردند ایشان. این را بعضی آمدند عباراتش را یك قدری اصلاح كردند و از آن حالت خطابی یكخرده درآوردند همچنین كمی‌عبارات و جملات را كتابتی كردند.

 از این طرف و از آن طرف تلفن و فلان شروع كردند به صحبتها؛ نمی‌دانم یكی می‌گفت: شما چه انگیزه‌ای داشتی؟ شما برای چه نوشتی؟ آیا لازم می‌دانید، نمی‌دانید؟!

 به من چقدر تلفن زدند، دوبار، سه بار فلانی برو پیش پدرت او را راضی كن، او را قانع كن كه این كتاب را منتشر نكند. من می‌خندیدم خدایا این آخر چه حرفهایی است ما داریم می‌شنویم؟ چه مسائلی است. جامعه الآن نمی‌پسندند، جامعه الآن این مطالب را نمی‌تواند درك كند.

 گفتم: كه آقاجان شما خیال كردی پدر من بچّه است؟ این دست همه علمای نجف را بست و بعد آمآمد ایران. همه را صاف قد دیوار ایستاند و بعد آمد ایران. مگر بچّه است تو تشخیص می‌دهی او تشخیص نمی‌دهد؟ كه چی؟ كه امام معصوم در این جا باید در جایگاه خودش قرار بگیرد كه ما بگوییم غیر از امام معصوم خطا می‌كنند، خب مگر بد است؟ خطا نمی‌كند؟ همه! غیر از امام معصوم هم افراد معصوم دیگر پیدا می‌شوند؟ چقدر دین خدا باید مظلوم بماند، چقدر شریعت و حق باید مظلوم بماند كه كسی جرأت گفتن این كه آقا ما غیر از معصوم همه خطا كاریم را نداشته باشد.

 یك روز با مرحوم پدرمان داشتم می‌رفتم بیمارستان برای این كه چشمشان را معاینه كنند، همان بیمارستان امام رضا، من داشتم قدم می‌زدم تا به آن مطب برسیم، همان بیمارستان امام رضای مشهد صحن بزرگی دارد، داشتیم می‌رفتیم قدم می‌زدیم ایشان فرمودند: فلانی نظر تو راجع به پخش این كتاب چیست؟ همین وظیفه فرد مسلمان كه به اصطلاح بعد هم پخش نشد و به افراد داده شد ولی پخش نشد گفتم كه: آقاجان شكی نیست مطالبی شما در این جا نوشتید كه بالاخره این یك تلنگری به افكار جامعه خواهد زد، در این مسئله شكی نیست و موجی را ایجاد خواهد كرد، ولی این موج یك روزی آیا باید ایجاد شود یا نباید بشود؟ یا همیشه باید دریا صاف باشد؟ هیچ تكان نخورد؟!! باید این موج ایجاد شود یا نه؟ باید مردم بفهمند یا نه؟ باید تغییر در فكر داده شود یا نه؟ این موج كم‌كم به ساحل كه می‌رسد دیگر آرام خواهد شد.

 ایشان فرمودند: بله مطلب همین است و مسئله همین است؛ بعد ایشان یك مطلب را فرمودند، گفتند: ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ‌ (النجم، ٣٠) اینهایی كه اعتراض می‌كنند همین قدر می‌فهمند ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ‌[[5]](#footnote-5) همین قدر می‌فهمند بیش از این نمی‌فهمند. افكار افكار ظاهری، عقل در دو چشم. عقل به جای‌

 این كه این جا باشد آمده است این جا، بابا عقلت را بگذار این جا بماند نیاور بیرون، گناه دارد حیف است.

 این چشم مال دیدن است معیار عقل این نیست، معیار عقل آن ادراك و مبانی است كه باید با آن مبانی سنجیده شود.

 همان طوری كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید: به اشخاص نگاه نكن به مسائل اینها نگاه نكن در همین وصیت‌نامه امیرالمؤمنین عرض كردم كه داشتم می‌نوشتم این بود كه در مواردی كه یقین نداری یك طرف را نگیر و برو. موقعیت اشخاص جاذبه‌ها و جاذبه‌های شخصیتی اشخاص نیاید چشم و گوش تو را ببندد و همین‌طور بگذاری و بروی، بِایست، توقّف كن، احتیاط كن، واللَه آن كسانی كه آمدند كمر به قتل پسر پیغمبر بستند آنها همین معمّمین بودند. عمرسعد معمّم بود امام جماعت بود شمربن ذی الجوشن معمّم بود، امام جماعت بود مردم به او اقتدا می‌كردند، در مسجد كوفه وقتی كه آن امام جماعت شُریح نمی‌آمد بسیاری اوقات این را می‌فرستادند جلو و پشت سرش نماز می‌خواندند. اینها آمدند و پسر پیغمبر را تكه تكه كردند، آن وقت چه هر كدامشان چی؟ چی عكسهایی كه مال رستم و افراسیاب این مزخرفات باستان ما و چرت و پرت‌ها و اینها سبیل در رفته و نمی‌دانم چه آویزان شده اینها نبودند. دستگاه خلافت جائر برای مقابله با حق به این افراد نیاز دارد. با چاقوكش و عرق خور نمی‌توان در قبال حق ایستاد با ظاهر نامناسب نمی‌توان با امام معصوم مقابله كرد عمامه می‌خواهد، ریش تا این جا می‌خواهد ریش بنده هم كفایت نمی‌كند خیلی بلندتر از این می‌خواهد عمامه می‌خواهد، هیكل می‌خواهد، صحبت می‌خواهد سواد می‌خواهد، سواد می‌خواهد!! چطوری بپیچاند؟ چطوری بمالاند، چطوری بردارد، همان مبانی را بر مصادیق تطبیق بدهد چگونه؟! همان كاری كه شریح مگر نكرد شریح برای مقابله با امام حسین خب سواد داشت، سواد می‌خواهد آمد از سوادش بهره گرفت و مردم را با همین سوادش و با همین موقعیت و با همان عمامه و با همان ریش و شخصیت‌اش و با همان سابقه‌اش مردم را به سوی قتل پسر رسول خدا تحریك كرد و تشویق كرد. اگر یك لات كوفه می‌آمد جلو كه مردم به او نگاه نمی‌كردند، برو بابا این چه كسی است دارد به ما می‌گوید بلند شو برو دنبال چیز.

 شریح قاضی، عمر سعد، هان بیافتید جلو یكی یكی این افراد مردم هان عجب دیشب شریح قاضی گفت راستی حالا مثلًا ما این جا چه بگوییم كی را مثال بزنیم خودتان مثال بزنید بنده دیگر دیشب مسجد بودیم شریح قاضی آمد گفت كه ایجاد اختلاف در بین امّت مسلمین حرام است و آن شخصی كه این مسئله را به وجود می‌آورد این مسئله واجب الدّفع است، دفع آن واجب است و این دفع به هر جا برسد

 برسد گرچه این فرد پسر پیغمبر هم باشد! بسیار خب اینها آمدیم چه شد هان همان حرفها همین هیچ تغییری نكرد، هیچ. استدلال می‌بیینید یك استدلال همیشه در طول تاریخ این استبدال می‌گردد. آن وقت حرفهای بنده هم می‌شود باطل توجّه كردید؟! مرام بنده هم می‌شود باطل! خب حرف من چیست؟ خب بیا بگو دیگر اگر باطل است خب بیا، بنده هم این جا نشستم همین‌طور كه جلوی شما نشستم جلوی هر كسی هم بیاید همین طور می‌نشینم.

 خب تو دلیل بیاور باطل است بنده هم دلیل می‌آورم اگر فهمیدم باطل است می‌گویم آقا اشتباه كردم همه جا هم اعلام می‌كنم، جرأت هم دارم جرأتش را هم دارم. اتّفاق هم برایم افتاده است پس ببینید یك جریان در تاریخ همین طور دارد می‌گردد، نقاط فقط عوض می‌شود ولی خود اصل یكی است، تفكّر یكی است، گزینشها یكی است، استفاده از اهرمها یكی است، استفاده از وسایل یكی است، یكی یكی هست، می‌گردد.

 چون نفس همان است نفس آدم كه فرق نمی‌كند. آن موقع مردم فریفته جاذبه‌ها و شخصّیت‌ها می‌شوند، مگر نمی‌گفتند كه آن ابوبكر یار غار پیغمبر و پدر زن پیغمبر است مگر پدرزن پیغمبر بودن مسئله است؟ پدرزن هست كه هست. چطوری فریب طلحه و زبیر را خوردند؟! طلحه و زبیر كسانی بودند كه در جنگ احد ایستادند جزو هشت نفری بودند كه ایستادند آن دو تا بودند آن موقع ایستادند تا آخر چی تا آخر هم ایستادند؟ اینها آن موقع عَلَم اسلام را بلند كردند، ما نباید الآن آنها را تنها بگذاریم و نباید آنها را كنار بگذاریم. خب عَلم اسلام را آن موقع بلندكردند به الآن چه مربوط است؟! حالا اگر یك روزی یك كسی عَلم اسلام را بلند كرد تا آخر عمر باید پشت سر او ایستاد، این هم منطق شد؟ چقدر حماقت می‌خواهد، من كه بعد از بیست سال، سی سال درس خواندن بلند شوم بیایم این حرف را بزنم؛ فلانی عَلم را بلند كرده است نباید تنها بماند! خب عَلم را بلند كرده، همیشه بلند كند مخلص او هستیم، چاكرش هم هستیم، چرا باید الآن روی زمین بگذارد؟ چرا باید یك روز از آن مطالب كنار برود؟ چرا؟ چرا باید ندای اختلاف بدهید چرا باید این طرف و آن طرف هی شایعه سازی كنید؟ چرا باید هی نق بزنیم؟ چرا باید سوء ظن را به جای حسن ظن بگذاریم؟ چرا؟! اینها مگر مبانی بزرگان نبود؟ مگر مبانی بزرگان اینها نبود؟

 مگر خود افراد نتیجه این مسائل را با چشم خودشان نمی‌بینند؟ خدای نكرده، خدای نكرده، خدای نكرده، جوری نشود كه شیطان برود در جلد ما و یك تصوری از ما پیدا شود، كه نكند این حرفها از روی نفسانیات باشد! خب كم كم این شیطان می‌رود در جلد ما، بالاخره می‌رود، ما معصوم كه نیستیم،

 خطاكار هستیم، نكند كه بگوییم نفسی در كار است و خلاصه مسئله‌ای هست دیگر!! تمام این مطالب به خاطر این بود كه این افرادی كه در زمان مرحوم آقا بودند، در زمان رسول خدا بودند، در زمان آقای انصاری بودند، در زمان آقای قاضی بودند، اینها از آن جان ولی خدا نگرفتند از همین ظاهر گرفتند از همین ظاهر.

 به به آقای انصاری چه حالاتی دارد؟ چه چیزهایی دارد؟ چه حالاتی دارد؟!! چه نمازی می‌خواند ایشان بعضی از اوقات مطالبی را از نفس ما مسائل اخبار می‌فرمودند، اخبار از چی سرشان هم.

 من یادم است كوچك بودم اینها همه را می‌دیدم افراد را می‌دیدم. آقای انصاری فوت كرده به رحمت خدا رفته طرف آمده در خاطراتش نوشته كه من همیشه به دنبال این بودم بعد از فوت آقای انصاری كه ایشان چه مقامی‌دارد؟ به تو چه ربطی دارد چه مقامی‌دارد؟ تو ببین از آقای انصاری چقدر گیرت آمده است؟ تو ببین حالت نسبت به حق چگونه است؟ تو ببین چقدر از دنیا اعراض كردی؟ تو كه بخاطر یك تلفن مغازه تهران داشتی شكم شریكت را پاره می‌كردی! دیگر نیا این حرف را بزن، بخاطر یك تلفن، كه این تلفن در این مغازه باشد یا درآن مغازه باشد. اینها كه ما به چشممان دیدیم. می‌خواستم ببینم حضرت آقای انصاری چه؟ بعد به من نشان دادند كه در حال قنوتند در حال نمازند به تو چه ربطی داشت؟ به تو چه مربوط است؟ او ولی خدا بود، عبد صالح بود. ببینید اینها گول زننده است، اینها مسائلی است كه ما را فریب می‌دهد و عمرمان را به بطالت می‌گذاریم، آن چه مقامی‌داشت؟ او چه مقامی‌داشت همین؟! تمام جلسات آن كه بود؟ این كه بود؟ او معجزه كرد! این خارق عادت كرد.

 آیا از مطالب راهگشا به شما كسی حرفی زد و عمل كردید و حرفی زده شده است؟ آیا از مطالب كارساز در زندگی، در ارتباط با خواهر با برادر با قوم و خویش با همسایه و دیگران مطلبی كسی به شما نگفت؟ این بزرگان مطلب نگفتند؟ یا گفتند و تو عمل نمی‌كنی نفس تو نمی‌گذارد عمل كنی. هان پا روی نفس بگذار، شجاع باش. جرأت داشته باش. جسارت داشته باش برای بیان مطلب حق، چرا خودت را می‌پوشانی از این طرف تیر می‌اندازی، خب بلند شو بیا برو صحبت كن آقا این قضیه این است، این است. كی ما گوشمان را به مطالب بستیم؟ كسی سراغ دارد؟ كی ما بستیم؟

 اگر نظر رفقا باشد بنده در چند سال پیش یك مسئله‌ای را مطرح كردم یكی دو جلسه را هم در اطراف آن مانور دادم. در جلسات عنوان یادتان هست می‌گفتم شما حتّی اگر از امام زمان هم حرف بشنوید به عنوان این كه امام زمان است و خلاصه دارای این موقعیت است فایده ندارد، هیچ فایده ندارد، باید از امام زمان چون حق است مطلب را شنید و به او عمل كرد تا به سعادت رسید، حالا این حرف از

 دهان غیر امام زمان هم درآید چه فرق می‌كند؟!!

 فقط باید از امام زمان بشنوید؟ آن موقع امام زمان بوده، نه اینكه به عنوان حق.

 همین‌ها مگر بیست و سه سال از پیغمبر نشنیدند؟ امام زمان بالاتر بود یا پیغمبر؟ خب او جدّش است خودش هم می‌گوید: جدّم بالاتر از من است دیگر. او جدّش است پیغمبر است مگر بیست وسه سال نشنیدند؟ مگر پشت سر پیغمبر نماز نخواندند؟!

 من در همین سفری كه داشتیم در كرمان در آن شبی كه صحبت كردم برای رفقا گفتم: كه یكی دو سال پیش بود كه به اتّفاق بعضی از دوستان ما یك عمره‌ای در ماه مبارك رمضان رفتیم، خیلی به ما خوش گذشت، خیلی هم خوش گذشت، بنده در همان جا بود كه این مقدّمه كتاب افق وحی را آن جا بنده شروع كردم، و آن سه قسم اوّل كه قسمت مهم كتاب است در همان مدینه و مكّه در آن جا به اصطلاح نوشته شد و بقیه دیگر آمدیم در ایران، شبها می‌رفتم خلوت بود مسجدالنّبی باز بود می‌رفتم مسجدالنبّی، سی نفر چهل نفر، بیست نفر، یك شب رفتم بیست نفر بود كل مسجدالنبّی بیست نفر بود، بعد كم كم می‌آمدند، یك شب بلندشدم رفتم پشت محراب همانجایی كه رسول خدا نماز می‌خواند نشستم، گفتم می‌خواهم این جا بنشینم. رفتیم دو ركعت نماز خواندیم چون مستحبّ است روایت هم داریم كه: مابین قبری و منبری روضةٌ من ریاض‌الجنة، رفتم در آن جا نشستم. خودم را فرض كردم ١٤٠٠ سال پیش همان جا این خط را می‌بینید درست پیغمبر همین جا نماز می‌خواند من هم پشت سر او این یك پیغمبر آن جا یك میل هم این طرف و آن طرف نمی‌زدم قشنگ رفتم نشستم همان جا و گفتم كه و خودم را بردم در آن زمان بردم در آن حال و هوا افرادی كه آمدند چه كسانی دیدم؟ كسانی كه پشت سر پیغمبر بوده ابوعبیده جرّاح بودند، عبدالرّحمن عوف بوده است، خالد بن ولید بودند، ابوبكر و عمر بودند اینها بودند كه پشت سر همین جایی كه من نشستم همین جا اینها یك عدّه این جا نشسته بودند گفتم من با اینها چه فرقی كردم؟ الآن فرض می‌كنم پیغمبر آمده در این جا دارد نماز صبح می‌خواند من هم دارم به او اقتدا می‌كنم من چه فرقی كردم با او چقدر آدم شدم؟ هیچی در خودم ندیدم چون دیدم همه آنها بودند همه آنها آمدند به من عرض ادب كردند، عرض سلام كردند گفتند سلام علیكم شما دیر آمدی آن موقع كه فرض كنید كه ما در این جا می‌آمدیم و سجّاده پهن می‌كردیم كسی نیاید. شما تشریف نداشتید گفتم بله آمدیم دیر آمدیم ولی آمدیم دیرو زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد آمدیم نشستیم دیگر. چقدر فرق كردم؟ هیچی همان بودم كه از آن جا حالا آمدم این جا نشستم بعد هم بلند شدم رفتم سرجایم نشستم. گفتم جای بقیه را نگیریم با این اوضاع خرابمان. بیست و سه‌

 سال اینها با پیغمبر بودند این طوری با همین كیفیت چقدر از پیغمبر در آنها رفت؟ چقدر؟ هیچ.

 دلیلش این است كه آمدند پشت سر آنها رفت بالای منبر، گفت مرا انتخاب كردید احساس وظیفه كردم ولی من اهل نیستم خب اهل نیستی بیا پایین. نه اهل نیستم و سفت هم منبر را می‌چسبم، خب چرا دروغ می‌گویی؟ اهل نیستی بلندشو بیا پایین آن كه اهل است خودش می‌رود بالای منبر تو نمی‌خواهد غصّه بخوری. همیشه دروغ بوده، همیشه آقاجان كلك بوده است، همیشه نفاق بوده است، امیرالمؤمنین چه؟ رفت در خانه نشست بروبابا گور پدر همه شما، همان او به درد شما می‌خورد من بلند می‌شوم می‌روم به كارهای دیگرم می‌رسم آمدم اتمام حجّت می‌كنم فردا نگویید علی نگفت. علی اگر می‌گفتی ما حتماً گوش می‌دادیم چرا نیامدی؟ چرا كوتاهی كردی؟ چرا امساك فیض از امّت رسول خدا كردی اه اه اه چرا چرا؟ همین حرفها را نمی‌زدند؟ چرا.

 امیرالمومنین گفت خیلی خب برای این كه فردا نیایید جلوی پیغمبر جلوی من را نگیرید من می‌آیم با شما مباحثه می‌كنم، بحث می‌كنم صحبت می‌كنم، مطالب را همه می‌گویم همه اینها را به شما می‌گویم، خداحافظ رفتم كه رفتم. می‌روم در آن منزل خودم مشغول می‌شوم به جمع كردن قرآن با همان چندتایی كه برای من ماندند. هر كاری خواستید دیگر بكنید. هر كاری از شما برمی‌آید انجام بدهید. بدهید نرفتند. آن كسی كه به حق عمل كند او نیازی به امام زمان ندارد، مطالب همه هست مطالب را بزرگان فرمودند. در كتابها گفتند، در صحبتهایشان گفتند برای ما هم گفتند، برای الآن ما هم گفتند، این مسائل را برای همین الآن ما.

 بنده همین الآن هم به مطالب مرحوم آقا نیاز دارم گاهی اوقات یك نوار ایشان را گوش می‌دهم یك جمله ایشان یك دفعه من را عوض می‌كند، عوض می‌كند، یك جمله. هان این چه بود؟ منظور ایشان چه بود؟ گاهی اوقات شبها كه می‌شود البتّه من معمولًا شبها اگر مطالعه نكنم اصلًا خوابم نمی‌برد عادتی بوده كه از سابق به اصطلاح من دارم. یك كتاب دم رختخواب است مثلًا روح مجرد یك پاراگراف می‌خوانم نه زیاد پنج خط یا شش خط می‌روم روی آن فكر می‌كنم، می‌روم فكر می‌كنم كه ببینم چه شد؟! این چه می‌خواهد بگوید؟ این پاراگراف چه می‌خواهد بگوید؟ این جملات چه را می‌خواهد القا كند چون كلام كلام عادی كه نیست، كلام كلام ولی خدا است و باید به آن توجّه كرد. او چه می‌خواهد بگوید گاهی اوقات تصمیم من عوض می‌شود، فكرم عوض می‌شود. می‌خواهم یك كار دیگر بكنم می‌بینم نه الآن این را باید انجام داد و این كار را باید كرد و مسئله سلوك هم همین است، وقتی ما رشد می‌كنیم كه خودمان بخواهیم به آن چه را كه هست و واقعیت دارد ترتیب اثر بدهیم. اگر

 بخواهد كسی به حرف یك شخص عمل كند و ترتیب اثر ندهد به حرفش بخواهد باشد، نتیجه آن نتیجه مثبتی نخواهد بود، خیلی نتیجه ندارد.

 إعرف الحق تعرف أهله اعرف الباطل تعرف أهله‌[[6]](#footnote-6) بفهم كلام چیست، اهل كلام حق را تشخیص می‌دهی. باطل را بفهم چیست، اهلش را تشخیص می‌دهی. و بر آن معیار افراد را پیدا می‌كنی كه چه كسی حق است و چه كسی حق نیست. چه كسی زود تحت تأثیر واقع می‌شود چه كسی زود تحت تأثیر به این زودی واقع نمی‌شود؟ سریع رنگ عوض نمی‌كند، سریع تصمیم او برنمی‌گردد. بعضی هستند سریع ده دقیقه این جا یك تصمیم می‌گیرند دو دقیقه آن جا یك تصمیم می‌گیرند، سه دقیقه آن جا. همه‌اش در حال رفت و آمد و در حال تصمیم عوض كردن هستند. انسان معیار را باید پیدا كند و بعد به آن ترتیب اثر بدهد و عمل كند.

 انشاءاللَه امیدواریم خداوند دست همه ما را بگیرد و به این مسائل و به این مطالب جامه عمل بپوشاند، بالاخره هر كسی یك دوری دارد و یك توانی دارد. بنده خودم سابق همان طور كه خدمت شما عرض كردم خب توانم جور دیگری بود الآن شرمنده می‌شوم كه بعضی از رفقا و دوستان گاهی سؤالی می‌خواهند بكنند مسئله‌ای می‌خواهند بپرسند من اصلًا نمی‌توانم پاسخ بدهم دیگر. آن حال من دیگر تغییر كرده است و عوض شده است كسانی كه با من می‌آیند صحبت می‌كنند از دو دقیقه بگذرد بنده اصلًا حالم برمی‌گردد و ظاهراً این مسئله خب دیگر گفتم خدمت رفقا كه آن مطالب در آن زمان و در آن‌

 وقت جای خودش را داشت. یك زمانی بود ما در جاهایی بودیم كه تازه ساعت یك بعد از نیمه شب یك مباحثه ما شروع می‌شد. ساعت یك بعد از نیمه شب مباحثات مربوط به مسیحیت، یك بعد از نیمه شب كه تا آن موقع عرض كردم هجده ساعت در بیست و چهار ساعت بنده صحبت می‌كردم یك شبانه روز چقدر است؟ چقدرش مال خوردن، خوابیدن فرض كنید كه كارهای شخصی و اینها، هجده ساعت از بیست و چهار ساعت ما حرف می‌زدیم، ملاقات شخصی داشتیم، ... خب یك توان است دیگر، هر وقتی برای انسان یك قوّه‌ای است، یك مسئله است مطالبی را كه رفقا دارند این مطالب را بنده در صحبتهای عمومی مطرح می‌كنم و هر مسئله‌ای كه دارند، الآن بنده دیگر توان ملاقاتهای شخصی را ندارم و حالم اصلًا دگرگون می‌شود و این دگرگونی حال یك عكس‌العمل بدی باقی می‌گذارد در بنده. لذا خب از این نظر عرض كردم به رفقا اگر مطلبی دارند، فرمایشی دارند، اگر ضروری می‌دانند چون بسیاری از نامه‌هایی كه می‌آید اینها ضروری نیست. اینها مطالبی است كه پیش می‌آید و نیاز به این مسائل نیست از این نامه ها برای مرحوم پدر ما زیاد می‌آمد و خب ایشان از این به اصطلاح اینها پنج درصدش را جواب می‌دادند پنج درصد آن را بله ما بودیم دیگر در مسائل ایشان بودیم در جریانات ایشان خیلی را به بنده می‌گفتند یا به برخی دیگر از اخوان ما می‌گفتند كه جواب بدهید ما جواب به ایشان می‌دادیم بعد ایشان می‌گفتند حالا این جا را حذف كن، این جا را اضافه كن بعد هم پاكنویس كن و به اصطلاح برای آن شخص ارسال كن و خود ایشان دیگر در آن موقع ملاقات نداشتند خیلی به ندرت بود ملاقاتهای ایشان و می‌فرمودند الآن بنده در یك وضعیت و حالی هستم كه به نحو دیگری باید به این مطالب برسم حالا ما كه خاك پای آنها هم نمی‌شویم از نقطه نظر مطالب و معارف و اینها ولی از نقطه نظر مسائل عادی و ظاهری خب ممكن است مشابهت‌هایی باشد و آن احساس می‌كنم كه ارتباطم با رفقا و دوستان گرچه برای خود موجب نشاط و موجب شارژ شدن ما و حیاتمان هست ولی خب كه خیلی از اینها در ملاقاتهای عمومی پیدا می‌شود و صحبتهایی كه خب می‌شود اینها برای من هنوز مسئله‌ای نیست و ایراد و اشكالی ندارد ولی از آن طرف وضعیت بنده یك همچنین وضعیتّی است و به خاطر همین جهت بنده دیدم دیگر ارتباط تلفنی برای بنده خیلی از اوقات احساس كردم مضرّاست، ضرر دارد. ضرر ضرر است دیگر خب چه می‌كرد خب حالا اگر یك كسی هم غیر آدمیزاد باشد باید او را تحمّل كرد دیگر این خیلی خیال نمی‌كنم بله مشكلی پیدا شود. چیزی نیست، مسئله‌ای نیست یعنی مطلب ناگفته‌ای نیست كه بزرگان نفرمودند كه حالا ما بخواهیم بیاییم بگوییم نه به قدر آن سعه‌خود در هر زمان و در هر وقت این مطالب را و آن چه كه باید انجام شود خدمت رفقا عرض می‌كنیم انشاءاللَه در این مسئله هم‌

 كوتاهی نمی‌كنیم و مطالبی را كه خدمت رفقا عرض می‌كنیم رفقا این مسائل را رفیقانه تلقّی كنند، دوستانه تلقّی كنند، خدای نكرده خدای نكرده تواضع نمی‌كنم این مسئله از باب تواضع نیست چون گرچه تواضع صفت مستحسنه است ولی ظاهراً ما از این صفت كم بهره داریم این مسائلی را كه عرض می‌كنم مسائلی است كه برای خود رفقا مفید است. بنده فردا فرض كنید كه رخت به سرای آخرت بكشیم خب مطلب عوض نمی‌شود فرق نمی‌كند وقتی مطالب هست چه فرقی می‌كند؟ این مسائل مسائلی است كه باید باشد، باید ترتیب اثر بدهیم. مطالبی كه گفته می‌شود داده شود. در ارتباطات، در مسائل شرع، در روابط شخصی، روابط خانوادگی، در صحبتها، در كیفیت برگزاری جلسات، در مطالبی كه نسبت به جلسات گفته می‌شود و به طور كلّی اینها اموری است كه برای ارتقاء و برای تجرّد نفسی خود ما مفید است، راه سلوك و راه عرفان راه اضافه شخصیت نیست راه اضافه نفسانیات نیست، راه خانه من خانه عزاداری هست اینها نیست، خانه من خانه تجمّع رفقا باید باشد نیست، این حرفها نیست. می‌گویند بلندشو برو خیمه بزن خانه‌ات را به آتش بكش چی خانه من خانه تجمّع رفقا و منزل من منزل نمی‌دانم مجمع طبع كتب آقا، فرض كنید كه ارتباط من ارتباط اینها همه خدای نكرده در نفس نباشد اینها چیزهایی است كه به درد ما می‌خورد هان نباشد در این محدوده. باید آزاد بود ببینید امام حسین در این خطبه های لمعات هی دم از آزادی می‌زند، دم از حریت می‌زند، دم از استقلال می‌زند دم از عبودیت می‌زند. دم از كنار گذاشتن نفس می‌زند. دم از اطاعت می‌زند اینها این است مسئله.

 آن وقت كم‌كم كم‌كم ما می‌بینیم كار به جاهای دیگر و مسائل دیگر می‌رسد و باید دوستان و رفقا بدانند كه از این نعمتی كه خداوند نصیب همه ما كرده كه نعمت باز شدن چشم و پیدا شدن بصیرت نسبت به مبانی است خب دیدید دیگر با چشمتان دیدید چه اتّفاقاتی افتاد و می‌افتد. اگر ما این بصیرت را نداشتیم خب به همان راههایی می‌رفتیم كه بقیه رفتند دیگر. تا عمر داشتیم عذاب وجدان ما را رها نمی‌كرد. كه این مسائل را به ما فهماند؟ كه این مطالب را می‌فهماند؟ چه كسی این مسائل را القاء می‌كند؟ القاءمی‌كند؟ خدا این كار را می‌كند. امام زمان دارد این كارها را انجام میدهد. این جا بلندشو. آن جا بنشین. آن جا حرف بزن. آن جا سكوت كن. آن جا این را بگو. آن جا این طور صحبت كن. آن جا این قسم فكر كن. آن جا این طور تصرفّات داشته باش. وقتی انسان خودش را به امام زمان بسپارد امام زمان كه خواب نیست امام زمان كه مثل ما بیهوش نیست آن قلب عالم امكان به اراده او دارد می‌تپد. خواب ندارد، بیهوشی ندارد، غفلت ندارد، جهالت ندارد عیب از ما است. از ما است ایراد كه ما نمی‌خواهیم.

 شخص آمده می‌گوید آقا من در فلان قضیه فلان كار را انجام دادم گفتم چه كسی به شما اجازه داد این كار را انجام بدهی؟ گفت من در یك مجلس شركت كرده بودنم گفتند در این مجلس فلان شخصی فلان خانمی كه در این مجلس آمده خواب دیده امام زمان را و گفتند كه این كار را بكن. من كه نگفتم خواب زن چپ است شوخی كردیم با او گفتیم مگر خودتان نمی‌گویید خواب زن چپ است. گفتم مگر من مرده بودم، صد دفعه مگر نگفتم كه به خواب نمی‌شود اعتماد كرد. مگر پدر من زبانش مو در نیاورد سرش صدا برنداشت از این كه این همه گفت به مكاشفه‌ها نگاه نكنید، به خوابها اعتنا نكنید به خطوراتی كه برای افراد پیدا می‌شود توجّه نكنید. پس این حرفها را شما نشنیدید؟ گفت چرا ولی خب بالاخره رفتیم آن جا و دیدیم این آدم خوبی است این زن خوبی است نماز شب او این طور است. گفتم بابا خوارج هم نمازشب می‌خواندند خدا خیرت بدهد. التفات می‌كنید خب وقتی خدا قرار داده است، خدا وقتی كه مطالب را در اختیار گذاشته است، امام علیه‌السّلام وقتی كه مسائل را به این سهلی، به این آسانی، به این راحتی در اختیار گذاشتند، ما برویم این طرف آن طرف یعنی چه؟ این طرف و آن طرف سرك كشیدن یعنی چه؟ خب بیا بكش، بزن در سرت تا شبها دیگر خوابت نبرد. این مسائلی كه انجام شده و تو خودت را در اینها سهیم می‌دانی، سهیم می‌دانی، وجدانت را چه می‌كنی؟

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بارها می‌گفتند این رفقای ما قدر نمی‌دانند كه چه نعمتی در اختیارشان است. خودشان را می‌فرمودند ولی به زبان نمی‌آوردند چون خیلی در مقام تأدّب و در مقام تواضع مثل ما نبودند همین طوری لُری بگوییم اصلًا به حساب نمی‌آوردند، گفتند: نمی‌دانند خدا چه نعمتی در اختیار آنها گذاشته است! طرف دایی او فوت كرده، برای مرحوم آقا برداشته نامه نوشته راجع به تقسیم، ایشان فرمودند: كه باید ماترك در یكی از همین شهرستانها همدان، می‌گویم دیگر همدان، ماترك باید به این كیفیت بین ورثه تقسیم شود. نخیر ما قبول نداریم، می‌رویم از بقیه آقایان مراجع قم هم استفتآء كنیم تا ببینیم نظر ایشان چیست؟ آقا بلند می‌شود بعد از پنجاه سال پیش آقای انصاری بودن و پیش آقای حدّاد بودن و پیش مرحوم آقا بودن بلند می‌شود می‌آید با چند نفر از همدان می‌كشاند می‌آورد دفتر این آقا و دفتر آن آقا به به نتیجه آن چیست؟ خسرالدّنیا و الآخرة، دنیایش به چه روزی افتاد كه تمام زندگی او سوخت و رفت هوا كه هیچ، برو آن دنیا حالا آن دنیا برای تو گذاشتند، بفرمایید كارت دعوت فرستادند پذیرایی، پذیرایی خوب، پنجاه سال پیش اینها بودی آخرش این شد؟ برویم ببینیم مراجع هم چه می‌فرمایند؟!! اینها چه كسانی بودند اینها همان‌هایی بودند كه صحبت‌های اولیای خدا را باطل شمردند، اعتنا نكردند، ما اینها را به چشم خودمان دیدیم همه را دیدیم. توجّه نكردند و خب خدا هم غیرت دارد،

 خدا ننشسته و همین طور بیكار فلان، این حرفها غیرت دارد، مولانا می‌گوید: پا روی دُم شیر نگذار ولی‌خدا شیر است، بی اعتنایی به مبانی مكتب اولیا پا روی دم شیر گذاشتن است، این است قضیه.

 آدم بیاید همین طوری جنجال راه بیاندازد و بابا حرفی داری بلندشو زنگ بزن تشریف بیاور حرف بزن، اشتباهی بوده جبران می‌شود، نبوده حل می‌شود. این طرف و آن طرف نمی‌خواهد بروی.

 هر كسی در هر جایی هست در هر موقعیتی هست باید این نكتّه را در نظر بگیرد كه مكتب عرفان و مكتب اولیای الهی مرده برنمی‌دارد، خواب برنمی‌دارد، غفلت و جهالت برنمی‌دارد، همیشه زنده است، همیشه پویا است و همیشه حق است و انسان بایستی كه به آن مسئله ترتیب اثر بدهد و مطلب به او می‌رسد نه به وجود بنده نیاز است و نه به سخن بنده نیاز است.

 مكتب عرفان سپردن دل و دین به دست صاحب ولایت است، این است. صاحب ولایت امام زمان است و بس، در این دنیا امام زمان هیچ چیز ندارد فقط من بیچاره پیدا شده است بدبخت و وای به حال آن امام زمان كه مثل منی باید فرض كنید كه ادّعا شود و فلان، او كجا؟ ما كجا؟ خاك كجا سماوات كجا؟ ثریا كجا عرش خدا كجا؟ قعر چاه كجا؟ آن هم چاه نفت كجا؟ چه ربطی ما به هم داریم؟ چه ارتباطی ما به هم داریم ما در قدم به قدم و لحظه به لحظه حركت و كارمان دست توسّل دراز باید بكنیم و الّا چنان سكندری می‌خوریم كه نفهمیم از كجا خوردیم؟ نفهمیم از كجا خوردیم؟ همه چیز او است، همه از این كه دارم عرض می‌كنم انشاءاللَه دلم با زبان یكی باشد، می‌گوید:

 قربان آن كسم كه دلش با زبان یكی است‌

 انشاءاللَه خدا ما را از آنها قرار بدهد. همه چیز او است دیدیم كه ما می‌دانیم این را ما اثبات كردیم، فلسفی هم اثبات كردیم حالا روایات و اینها به جای خودش بماند من كه می‌دانم این صحبتی را كه می‌كنم بدون اراده او لال هستم، چطور می‌توانم او را خواب تصوّر كنم؟ چطور می‌توانم او را غافل تصوّر كنم؟ شما كه می‌دانید ادراكی را كه دارید می‌كنید بدون اراده‌او كر و كور هستید چطور می‌توانید یك همچنین وجودی را در كنار خودتان فرض نكنید و تصوّر نكنید؟! مگر می‌شود یك همچنین مسئله‌ای؟ روی این جهت بنده خواستم از وضعیت خودم تا حدودی خدمت رفقا عرض كنم كه خلاصه اوضاع قاراش میش ما همین است، این وضع ما الآن به این صورت درآمده كه حتّی بنده تلفن را هم نمی‌توانم، یعنی تلفن فرض كنید كه روی میز است، تلفن در كنار است و چون الآن كه بنده اصلًا دیگر به طور كلّی موبایل و اینها را الحمدلله بعد از ماه مبارك رمضان از شرّ این موبایل خلاص شدیم. واقعاً این موبایل هم شرّی شده است برای امثال افرادی كه آنها می‌خواهند خودشان را از پایبندی دربیاورند

 این را حالا راجع به قضّیه موبایل بنده یك صحبت مفصّلی خواهم كرد در یكی از همین مجالس عنوان و این كه واقعاً آمده در زندگی ما یك شرّ شده است، كه دیگر بیرون هم نمی‌رود. و بگذریم از این كه چه مفاسدی مترتّب بر این شده و چه خانواده‌هایی متلاشی شده است از این مسئله و چه فسادهایی همین طور رو به گسترش دارد، چون بالاخره ما تا همان محدوده خاصّی كه نسبت به مسائل اجتماعی اطّلاع داریم وانفسا است چه برسد به این كه حالا در فضای بیشتر و در وسعت بیشتری باشد. قطعاً اطّلاعات ما در آن حدّ زیاد نیست، در همین محدوده دیدیم چه خبر است و منتهی مسئله‌ای كه خب ما مطرح كردیم این است كه ما كه نمی‌توانیم جامعه را عوض كنیم ولی خودمان در حدّ رفاقت كه می‌توانیم، خودمان كه می‌توانیم، چرا باید فرض كنید كه هر شخصی هر جا می‌رود موبایل در جیب او باشد چرا؟ چه كسی گفته است؟ مگر مردم سابق چه كار می‌كردند مرده بودند؟ حنّاق گرفته بودند؟ ما اصلًا در زندگی خودمان تلفن هم حتّی در منزل قبلی نداشتیم، تلفن هم جدید كه آمدیم این منزل آن جا تلفن داشت حالا نمی‌گوییم حتّی تلفن هم نداشت، انسان موبایل هم نداشته باشد نه این را یك مثال عرض كردم بقیه چیزها هم هست فقط خواستم به عنوان مثال بگویم، نه بالاخره از تكنولوژی باید استفاده كند خوبش را باید استفاده كند، نه اینكه تكنولوژی سوار بر انسان شود، نه این كه تكنولوژی بیاید خودش را بر ما تحمیل كند و ما را در تسخیر بگیرد، در تسخیر خودش.

 اگر كسی موبایل نداشته باشد می‌گویند تو اصلًا آدم هستی؟ موبایل ندارد!! بله آدم هستم دیگر، آدم هستم ولی ندارم. ما الآن فرض كنید كه از ماه رمضان به بعد دیگر ما موبایل نداریم خب حالا كه این را نداریم خوابمان كم شد؟ آسمان به زمین آمد، هان آسمان به زمین آمد؟ زلزله شد، البتّه بعضی نداشته باشند زلزله می‌شود این را می‌دانم در بعضی جاها نبود زلزله می‌شود، زلزله هجده ریشتری نه چهار و پنج و بله لحظه به لحظه باید فرض كنید كه موبایل باشد ولی نه انسان می‌تواند حدّاقل در مواردی كه ضرورت ندارد فكرش راحت باشد، فكرش آرام باشد.

 ما تمام زندگی غیر از وقت خوابمان، وقت خوابمان هم حتّی گرفته شده است! برای انتظار، لیست انتظار نشنیدید همه باید در حال انتظار باشند. این هم هر كسی موبایل دارد در حال انتظار است كه كی به صدا درمی‌آید؟ مثلًا حالا ببینم كیست، ببینم كیست؟ حالا یكدفعه رفته بودم منزلی، البتّه منزلی كه چیز نبود، منزل قوم و خویش بود موقع چیز كه شد من دیدم طرف سجّاده دارد نماز می‌خواند موبایلش را آورد گذاشت طرف سجّاده روی میز، كه آن جا یك وقتی حتّی فوت نشود، حتّی در این چهار دقیقه كه دارد در نماز ظهر می‌خواند مبادا كسی زنگ بزند و ایشان غافل شوند از پاسخ دادن و فوت شود.

 مسئله حیاتی فوت شود، به به یعنی نماز هیچی! و مجلس امام حسین می‌آیی نه، باید موبایل همراهمان باشد، روشن هم باشد، وقتی زنگ می‌زنند بفهمیم امام حسین این قدر مظلوم است!! هان! جانبعالی وقتی كه دكتر می‌روی، می‌خواهی شكمت را نشان بدهی اگر موبایل جلوی میز باشد و زنگ بخورد آن دكتر به او برنمی‌خورد؟ آقا این جا موبایلت روشن است؟! پس چرا دكتر آمدی؟ می‌گویند یا نمی‌گویند؟ خب می‌گوید آقا موبایلت را خاموش كن.

 این جا آمدی داری فرض كنید كه به اندازه یك قرقر شكم ما برای امام حسین ارزش قائل نیستیم، قرقر شكم! كه شكم قار قار می‌كند. حتماً باید در مجالس، منبری دارد صحبت می‌كند زنگ ...

 بنده دارم دعای ابوحمزه می‌گویم دو سال پیش بود، دیگر به اندازه فهم ناقص خودمان این مطالب را شرح می‌كردیم برای رفقا و دوستان یك آقایی آمده این جا نشسته كنار بنده قرقرقر ا رفت كه رفت مطلب از دستم درآمد و دیگر هم نیامد. یكخرده استارت را دوباره زدیم ماشین و موتور را دوباره روشن كردیم دوباره قرقرقر گفتم آقا این جا هیئت نیست بلندشو برو بیرون بفرمایید بیرون. آن هم بلندشد رفت بیرون. یعنی چه؟! آقا این كار حرام است! حرام است، در مجلس امام حسین موبایل آورده شود، حرام كه فقط از دیوار بالا رفتن نیست. فقط شراب خوردن كه نیست شما كاری انجام بدهید كه باعث زحمت برای كسی باشد، این حرام است. شما كاری انجام بدهید كه آن منبری مطلب از دستش دربیاید این حرام است، حرام، ح ر ا م و صد درجه بدتر از شراب خوردن است، و صد درجه بدتر از كار خلاف شخصی كردن و اینها است چرا؟ چون باعث اذیت مؤمن است. باعث از بین رفتن مسئله است. باعث ایذاء سایر افراد است. شما بروید در مجلسی بنشینید بردارید سیگار بكشید، حرمت سیگار كشیدن به جای خود، مجلسی كه فضایش برای همه است و اكسیژن آن برای افرادی كه این جا هستند تقسیم شده، به چه حقّی شما اكسیژن اینها را خراب می‌كنی؟ می‌خواهی بلندشو برو در بیایان اگر حلال باشد، اگر حلال بود خب برو در ایوان بكش دود شود برود بالا، بلندشو برو روی پشت بام، روی خیابان، چرا در مجلسی كه فضای این مجلس برای همه است؟ و هر شخصی به اندازه خودش حقّ تنفس و استفاده از اكسیژن دارد؟ شما به چه حقّی تعّدی می‌كنی؟ این عمل حرام است، اینها را باید به مردم گفت، آگاه كرد مردم را.

 همین طور آوردن موبایل در مجالسی كه دیگران مجالس رسمی است: مثل مجالس روضه، مجالس ذكر، مجالس اعیاد یا مجالس صحبت حالا لازم نیست حتماً مجالس عید باشد كه افراد حق استماع جمعی دارند نسبت به آن مجلس آوردن موبایل حرام است، اشكال دارد، شرعاً اشكال دارد. لذا رفقا از

 این به بعد دیگر حتّی موبایل را هم خاموش نیاورند در مجالس چون در گاهی اوقات دیده شده كه حتّی موبایل خاموش هم به یك جهاتی راه می‌افتد قاطی می‌كند آدم یك شماره می‌گیرد یكی دیگر برمی‌دارد یا یكی دیگر درمی‌آید و اینها همه اشكال دارد و جایز نیست و اگر هم ما در آن حد نگوییم كه حرام است به این نحو حتّی از نقطه نظر اخلاقی رعایت آن الزامی است، این یكی از مسائلی است كه خب باید انجام شود. در جلسات اهتمامی كه رفقا باید داشته باشند این است كه قبل از وقت بیایند، هی نیایند در جلسه و هی چشم منبری بیافتد به این، كه این آقا آمد یك منبری وقتی كه می‌خواهد شروع كند یا حتّی ذاكر وقتی كه می‌خواهد شروع كند باید حواسش پرت نشود، همه بیایند یك وقتی را قرار بدهند، در آن وقت مشخّص در بسته شود. حالا یك وقتی شخصی دیر آمد یك اتاقی باشد در آن جا بنشیند و وارد مجلس نشود، و بعد از این كه صحبت او تمام شد، حالا بیاید، تا قبل از این كه منبری بخواهد برود، و وقتی منبری رفت حرف را بشنود و بعد از منبری بیاید، كه در وقتی كه ذاكر دارد ذكر مصیبت یا اشعار می‌خواند حواس او نباید پرت شود.

 وقتی كه آن سخنران و منبری دارد حرف می‌زند، دارد مطالب را دسته بندی می‌كند، می‌خواهد یك مسائل را مطرح كند، هی با این ارتباطات خب حواس پرت می‌شود، خب حواس من هم پرت شد دیگر، خب من هم مثل شما، شما هم مثل من با هم كه فرق نداریم، بسیاری از موارد اتّفاق افتاده كه بنده در همین شبهای ماه رمضان یا در وقتهای دیگر دارم صحبت می‌كنم همین كه دارم به یك نقطه بزنگاه است می‌رسم یكدفعه یكی وارد مجلس می‌شود، و می‌رود، و وقتی كه می‌رود دیگر نمی‌آید، می‌گوید خداحافظ ما رفتیم. خب آیا این اشكال ندارد؟ خب اشكال دارد. سؤال می‌كنم؟ اشكال دارد یا ندارد؟ خب چرا ما زودتر راه نیافتیم؟ شما وقتی كه یك مجلس می‌روید شما وقتی كه پیش طبیب می‌روید آیا از نیم ساعت قبل نمی‌روید؟ وقتی كه با یك آقای كذایی می‌خواهید یك ملاقات بگذارید سه ساعت زودتر نمی‌روید پشت در بایستید؟ هان؟ ائمّه ما باید از همه مظلومتر باشد؟ مثل این كه این طور است قضیه؟!! این است كه بندگان خدا هیچ حرف نمی‌زنند، این امام حسین ما باید از همه مظلومتر باشد؟ امام سجّاد ما، امام زمان ما هر كسی هر وقت در را باز كرد آمد و برود و بنشیند و سلام و علیك و احوال پرسی حال شما خوب است دیروز نیامید، دیگر چیست؟ ساكت بگیر بنشین دیگر.

 آقا چند شب پیش یك جا در قم یكی از دوستان یك روضه داشت، ما را دعوت كرد، البتّه بعد اطعام می‌كرد ولی اگر اطعام نمی‌كرد این دو نفر نمی‌آمدند، شنیدند كه اطعام می‌كند، آقا آمدند گرفتند نشستند، معمّم با همدیگر شروع كردند حرف زدن غریبه بود، منبری دارد حرف می‌زند اینها هم هی‌

 دارند با هم حرف می‌زنند، این فلانی دیدی ندیدی هی ما گفتیم بگوییم، نگوییم مهمان است، آقا صاحبخانه اینها را گفته بیایند، همسایه است، بالاخره یكدفعه تصمیم گرفتم گفتم آقاجان اگر شما نمی‌خواهید گوش بدهید ما می‌خواهیم گوش بدهیم، یكدفعه دیدم آنها هم مثل این كه متوجّه شدند، ساكت شدند.

 خب آقا داری كار حرام انجام می‌دهی! عمامه بر سرت است! یواش هم حرف نمی‌زدند، من نمی‌فهمم این ها را ما كی باید رعایت كنیم؟ كی باید ادب داشته باشیم، واللَه خارجی ها به ما می‌خندند، با این كارهای ما نصاری به ما می خندند.

 جاهای بنده بودم در مجالس آنها در صحبتهای آنها بنده بودم، بنده در جایی بودم در یك مجلسی بودم ایران نبود در یكی از همین جاهای دیگری بود داشتم صحبت می‌كردم، دو یا سه نفر بودند صحبت خیلی دقیق شد، همین كه داشتیم صحبت می‌كردیم راجع به مسائل دینی بود، و راجع به مسئله كیفیت قضاوت در اسلام بود، كه من ادّعا می‌كردم كه قضاوت كه در اسلام و یك حقوقدان بود و دو پزشك، یك نفر پزشك شیلی بودند و یك نفر حقوقدان فرانسوی بود راجع به این كه قضاوت در اسلام باید این طور باشد، این طور باشد به پرونده نمی‌شود اعتنا كرد، قاضی باید خودش برود تحقیق كند چه بسا ممكن است، حتّی گفتم شما از نیت فرد در این جرم اطّلاع دارید؟ گفت: نه. گفتم این نقص است. یكدفعه خانم یكی از اینها آمد خانم یكی از اینها آمد تا آمد بی حجاب هم بود، یكدفعه یكی رو كرد اشاره كرد، نصرانی! یكی از همین پزشكان شیلی بود اشاره كرد بعد او با اشاره و اینها به طوری كه حواس من پرت نشود!

 اینها این جوری دارند رعایت می‌كنند، آن وقت ما این جا نشستیم یكی ساعت فلان می‌آید، آن یكی پنج دقیقه دیگر می‌آید، آن یكی می‌آید می‌نشیند.

 این كه رسم مجالس نیست مجالس ائمّه احترام دارد، مجالس ائمّه حساب و كتاب دارد. خب انسان دیرتر می‌آید، بسیار خب ممكن است به شلوغی خیابانها برخورد كرده، ممكن است كاری نداشته، برود بیرون جایی ولی وارد مجلس نباید شود، بعد هم نیم ساعت زودتر نیم ساعت زودتر طوری نمی‌شود، حالا آدم بیاید بنشیند، فوقش اگر در بسته است و اگر نمی‌خواهد در خیابان قدم می‌زند در كوچه قدم می‌زند، می‌گیرد یك جا می‌نشیند، فكر می‌كند آرامش به دست می‌آورد، وقتی آرام شد فكرش راحت شد آن موقع اگر وارد مجلس ائمّه شود می‌فهمد یك چیز دیگر شد، حال و هوا فرق كرد مسئله فرق كرد.

 یا این كه همین طوری به خانمش می‌گوید كجا داری می‌روی چكار می‌كنی؟ خب من هم بلند می‌شوم می‌روم روضه، تو می‌روی، خب ما هم می‌رویم، تو هر جا باشی من هم هستم، اگر بروی من هم می‌روم روضه. این قدر؟ همین؟ هیچی گیرش نمی‌آید! یعنی همین آمد و رفت یك وقتی هم گذراند ولی چیزی فایده نكرد، حال كه این سفره پهن شده است چرا انسان استفاده بهتر نكند؟ اینها مطالبی است كه خب بعضی را خدمت رفقا عرض كردم، مطالب دیگری هم هست كه اینها كم كم خدمت رفقا عرض می‌شود، و اینها مسائل همه به نفع خود ما است و مطالبی است كه از بزرگان شنیدیم تجربه كردیم حیفم می‌آید كه اینها را در خدمت دوستان قرار ندهم، حیف است كه این مسائل و مطالب به گوش افراد نرسد.

 اللَهمَّ صَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍن آ

1. -Epidemic - مُسرى. همه گير [↑](#footnote-ref-1)
2. -Infarction - نوعى از نكروز يا مرگ در بافت است كه بر اثر بسته‏شدن و انسداد در مسير خون‏رسانى به آن بافت ايجاد مى‏شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. مثنوى معنوى دفتر اول

شير بى‏دم و سر و اشكم كى ديداين‏چنين شيرى خدا خود نافريد [↑](#footnote-ref-3)
4. گلستان سعدى باب اول

سر چشمه شايد گرفتن به بيل‏چو پر شد نشايد گذشتن به پيل‏ [↑](#footnote-ref-4)
5. ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدى‏ (النجم، ٣٠)

منتهاى علم و فهم اين مردم تا همين حد است، خدا به حال آن كه از راه حق گمراه شد و آن كه هدايت يافت كاملا آگاه است. [↑](#footnote-ref-5)
6. معاد شناسى ج ٢ ص ١٣٥. و سيّد رضىّ در« نهج البلاغه» در باب حِكم، ص ١٩٩، طبع مصر- عبده آورده است كه: وَ قيلَ: إنَّ الْحارِثَ بْنَ حوتٍ أتاهُ فَقالَ: أتَرانى أظُنُّ أصْحابَ الْجَمَلِ كانوا عَلَى ضَلالَةٍ. فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا حارِثُ إنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ، فَحِرْتَ! إنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ أهْلَهُ، وَ لَمْ تَعْرِفِ الْباطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أتاهُ. فَقالَ الْحارِثُ: فَإنّى أعْتَزِلُ مَعَ سَعيدِ بْنِ مالِكٍ وَ عَبْدِ اللَهِ بْنِ عُمَرَ، فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إنَّ سَعيدًا وَ عَبْدَ اللَهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرا الْحَقَّ وَ لَمْ يَخْذُلا الْباطِلَ. و در اين موضوع روايت جالبى را در« تفسير عيّاشى» ذيل آيه: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى‏ بَعْضٍ (البقرة، ٢٥٣) در جلد اوّل، ص ١٣٦، از أصبغ بن نُباته نقل ميكند:

قالَ: كُنْتُ واقِفًا مَعَ أميرِالْمُؤْمِنينَ عَلىِّ بْنِ أبى طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَجآءَ رَجُلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقالَ: يا أميرَالْمُؤْمِنينَ كَبَّرَ الْقَوْمُ وَ كَبَّرْنا، وَ هلَّلَ الْقَوْمُ وَ هَلَّلْنا، وَ صَلَّى الْقَوْمُ وَ صَلَّيْنا، فَعَلامَ نُقاتِلُهُمْ؟ فَقالَ عَلَى هَذِهِ الايَةِ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَن كَلَّمَ اللَهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجتٍ وَ ءَاتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَتِ وَ أيَّدْنهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَآءَ اللَهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ. فنحن‏﴿ (الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ)﴾ مِّن بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنَتُ وَ لَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُم مَنْ ءَامَنَ وَ مِنْهُم مَن كَفَرَ وَ لَوْ شَآءَ اللَهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.

فنحن الذين آمنّا و هم الذين كفروا. فقال الرجل: كفر القوم و رب الكعبة، ثم حمل فقاتل حتى قتل رحمه الله. و اين آيه ٢٥٣ از سوره ٢: البقرة است؛ فلا حظ و تأمل [↑](#footnote-ref-6)